

منشور مطالبات حداقلی یا

منشور مهار مبارزه طبقاتی



صدای انترناسیونالیستی

آدرس‌های صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر است:

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

کانال تلگرام:

<http://t.me/intvoice>

توییتر:

http://twitter.com/int_voice

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید!

رکن اساسی کار انقلابی، دخالت سیستماتیک و ارائه چشم انداز برای تکامل مبارزه طبقه کارگر است. وجود یک گرایش انقلابی هر چند بسیار ضعیف مظهر آنتاگونیسم میان دو طبقه اجتماعی است. یک گرایش انقلابی بارومتر مبارزه طبقاتی است.

بر خلاف دستگاه های تبلیغاتی بورژوازی که از منابع سرشاری برخوردارند، یک گرایش انقلابی تنها توسط کسانی که علیه نظام سرمایه داری، استثمار، بردگی مزدی و غیره هستند، حمایت می شود. صدای انترناسیونالیستی حقیقتاً انترناسیونالیست است و هیچ توهمی به ملت، دموکراسی، چپ دستگاه سیاسی سرمایه ندارد و از سنت کمونیست چپ دفاع می کند. صدای انترناسیونالیستی برای تحقق امر انقلاب کمونیستی می رزمند و در مبارزه خود و در دفاع از ارزش ها و پرنسپ های پرولتری به حمایت شما نیاز دارد. از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید.

فهرست مطالب:

۵.....	مقدمه
۸.....	زمینه‌های تاریخی برنامه حداقل و حداکثر
۱۰.....	مطالبات بورژوا دموکراتیک
۱۳.....	تفکیک مبارزه صنفی و سیاسی
۱۶.....	مفهوم مبارزه مستقل کارگری
۱۹.....	زن، زندگی، آزادی
۲۱.....	مخاطبین منشور
۳۰.....	تکه تکه کردن طبقه کارگر
۳۵.....	بررسی بند ۱:
۳۷.....	بررسی بند ۲:
۳۹.....	بررسی بند ۳:
۴۲.....	بررسی بند ۴:
۴۶.....	بررسی بند ۵:
۴۹.....	بررسی بند ۶:
۵۴.....	بررسی بند ۷:
۵۹.....	بررسی بند ۸:
۶۲.....	بررسی بند ۹:
۶۵.....	بررسی بند ۱۰:
۶۹.....	بررسی بند ۱۱:
۷۳.....	بررسی بند ۱۲:
۷۸.....	تحقق مطالبات حداقلی
۸۰.....	آینده متعلق به مبارزه طبقاتی است
۸۴.....	خطوط اصلی مواضع:

در ۲۵ بهمن ۱۴۰۱ بیست تشکل «صنفی» و «مدنی» موجود و ناموجود منتسب به کارگران، معلمان، مسلمانان، مدافعان حقوق بشر، مدافعان حقوق زنان و... منشوری را تحت عنوان «منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های مستقل صنفی و مدنی ایران» منتشر کردند. منشور توانست نه تنها حمایت بخش اعظم جریان‌ات‌چپ سرمایه بلکه بخشی از جریان‌ات‌راست سرمایه همچون جبهه ملی و اتحاد جمهوری خواهان را نیز با خود همراه کند.

سوال اساسی برای هر کارگر آگاه و مبارز ضد سرمایه‌داری مطرح میشود این است که، زمینه‌های مادی شکل‌گیری چنین منشوری چه بوده است و این منشور قرار است به چه نیازهایی پاسخ دهد؟ واقعیت این است که بدن‌بال اعتراضات اخیر و حمایت دولت‌ها و نهادهای دموکراتیک از این اعتراضات و با توجه به حافظه تاریخی کنفرانس گوادالوپ، راست، چپ، اصلاح‌طلب و... سعی می‌کنند مطالبات خود را برای دوران بعد از جمهوری اسلامی فرموله کرده و مطرح نمایند. اخیراً هشت نفر از مخالفان جمهوری اسلامی که مورد حمایت دولت‌های غربی هستند یعنی حامد اسماعیلیون، مسیح علی‌نژاد، نازنین بنیادی، رضا پهلوی،

شیرین عبادی، عبدالله مهتدی، گلشیفته فراهانی و علی کریمی از تدوین «منشور همبستگی و سازماندهی برای ایران» خبر دادند و به ادعای صادر کنندگان منشور، قرار است این منشور چون چتری مطالبات اکثریت ایرانیان را در برگیرد. به عبارت بهتر جناح راست و پروغری سرمایه منشور خود را ارائه داده که از حمایت کشورهای غربی و شرکای منطقه‌ای آنها برخوردار است. سرانجام «منشور همبستگی و سازماندهی» توسط حامد اسماعیلیون، نازنین بنیادی، رضا پهلوی، شیرین عبادی، مسیح علینژاد و عبدالله مهتدی انتشار یافت.

تقریباً همزمان با آن میر حسین موسوی نیز، کسی که زمانی لقب «نخست وزیر امام» را گرفته بود، راهکار پیشنهادی خود را برای نجات ایران ارائه داد. میر حسین موسوی خواهان رفرا ند م در رابطه با قانون اساسی شد و گام بعدی را تشکیل مجلس موسسان اعلام کرد. بیانیه موسوی از حمایت بخشی از اصلاح طلبان حکومتی نیز برخوردار شد.

در چنین شرایطی جناح چپ سرمایه در تقابل با جناح راست سرمایه و منزوی کردن آن باید منشور مطالبات خود را ارائه دهد و منشور باید بتواند بیشترین نیرو را نیز متحد کند. متأسفانه در جریان بیانیه و منشور نویسی‌ها، صف مستقل کارگران غایب است، بخصوص زمانیکه طبقه کارگر در سطح جهانی در حال

احیای مبارزه طبقاتی است. اما حقیقت این است که این منشورنویسی‌ها و بیانیه صادر کردن‌ها برای آن است که طبقه کارگر نتواند با صف مستقل در مبارزه طبقاتی ظاهر شود و برای مهار کردن مبارزه طبقاتی هستند.

زمینه‌های تاریخی برنامه حداقل و حداکثر

زمانیکه سرمایه‌داری هنوز دوران شکوفایی خود را می‌گذراند و بورژوازی همچنان نقش انقلابی در جامعه ایفا می‌کرد، امکان تحمیل اصلاحات به بورژوازی وجود داشت. برنامه احزاب کارگری که در آن مقطع که به احزاب سوسیال دموکراتیک معروف بودند از دو بخش تشکیل می‌شد، برنامه حداقل یعنی خواسته‌های کوتاه مدت، به عبارت دیگر تحمیل رفرم به بورژوازی و برنامه حداکثر یعنی سوسیالیسم.

با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، دیگر امکان تحمیل اصلاحات پایدار به سرمایه‌داری وجود ندارد و درهم شکستن مناسبات سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری از طریق **انقلاب جهانی کمونیستی در دستور روز پرولتاریا** قرار گرفت. هر آلترناتیو دیگری تحت هر نامی، صرفاً در راستای حفظ نظام بربر سرمایه‌داری است و ارتجاعی است. لذا با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود برنامه حداقل و حداکثر مفهوم خود را از دست داده است.

جدائی بین برنامه حداقل و حداکثر از نکات ضعیف انترناسیونال دوم بود، یکی از دلایل ادغام احزاب سوسیال دموکراتیک و اتحادیه‌های کارگری در کمپ

سرمایه، اتفاقاً همین تمایز قائل شدن بین برنامه حداقل و حداکثر بود. پرولتاریا یک طبقه جهانی است، همانطور که سرمایه‌داری یک سیستم جهانی است. جهانی شدن سرمایه‌داری و به تبع آن پرولتاریا به مفهوم این است که برنامه پرولتاریا نیز جهانی و انترناسیونالیستی است. انترناسیونال سوم و سپس کمونیست چپ روشن و صریح تاکید کرد که حزب کمونیست تنها یک برنامه انترناسیونالیستی دارد که هدف آن انقلاب کمونیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است.

قطعا ساختن سوسیالیسم در کشورهای پیرامونی سرمایه بدلیل پائین بودن میزان تمرکز تولید و سرمایه و همچنین سطح رشد نیروهای مولده مشکل‌تر از کشورهای متروپل سرمایه‌داری خواهد بود و این بیانگر وظیفه بزرگی است که پرولتاریای کشورهای متروپل سرمایه‌داری بر عهده دارد.

با شکست موج انقلاب جهانی و پیروزی ضد انقلاب و تبدیل شدن کمیت‌رن به بخشی از سیاست خارجی روسیه، مجدداً تمایز بین برنامه حداقل و حداکثر در احزاب پیرو کمیت‌رن حاکم شد. نویسندگان منشور با کنار هم قرار دادن کلماتی که بار و مفهوم متضادی دارند، تقلا کرده اند برنامه حداقل خود را ارائه دهند که بسیار عقب مانده تر از احزاب بورژوازی سوسیال دموکرات اروپایی است. بگذریم که منشور نویسان نمی‌توانند مطالبه حداکثری نیز داشته باشند.

مطالبات بورژوا دموکراتیک

رشد تدریجی روابط تولیدی سرمایه‌داری در درون نظام فئودالی در روند خود عدم تجانس روبنای جامعه یعنی قدرت سیاسی را با زیر بنای جامعه به وجود آورد که زمینه‌های شکل‌گیری انقلابات بورژوایی را مهیا کرد. «آزادی، برابری، برادری» شعار و سمبل انقلاب کبیر فرانسه بود. این شعار نه شعار رعیت‌ها و یا حتی دهقانان بلکه شعار طبقه‌ای بود که در حال رشد بود و روابط تولیدی نوینی را در درون نظام فئودالی که در حال رشد بود نمایندگی می‌کرد، یعنی طبقه بورژوا که در آن مقطع یک طبقه انقلابی بود. روابط تولیدی جدید (روابط تولیدی سرمایه‌داری) برای مسلط شدن در جامعه نیازمند آزادی شهروندی بود، نیازمند برابری یعنی «قانون یکسان برای همه» در جامعه بود.

انقلاب مشروطیت ایران که بی‌تأثیر از انقلاب کبیر فرانسه نبود با دو خواست اصلی «پارلمان» و «قانون اساسی» شکل گرفت که آزادی و عدالت از شعارهای اصلی آن بودند. انقلاب مشروطه بیان‌گر انقلاب بورژوا-دموکراتیک ایران است که بنا به محدودیت‌های کشور پیرامونی چون ایران با تأخیر انجام گرفت. انقلاب

مشروطیت سرانجام بعد از سال‌ها تلاش در سال ۱۲۸۵ شمسی به پیروزی رسید و منجر به تشکیل مجلس شورای ملی و تصویب اولین قانون اساسی ایران شد.

اصل هشتم متمم قانون اساسی مشروطیت می‌گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود». در چنین شرایطی بود که انقلاب بورژوا دموکراتیک ایران (انقلاب مشروطیت) و با خواست قانون اساسی و محدود کردن اختیارات پادشاه و انتقال بخشی از قدرت به پارلمان شکل گرفت.

همان طوری که در بالا اشاره شد، بورژوازی پیرامونی از یک سو به دلیل محدودیت‌های تاریخی خود و از سوی دیگر به دلیل وقوع دیر هنگام انقلاب بورژوا-دموکراتیک (انقلاب مشروطیت)، بورژوازی پیرامونی نتوانست وظایف تاریخی خود را به سرانجام برساند و سنت دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک را در جامعه جا بیندازد. بعد از آن سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شد و به تبع آن بورژوازی ماهیت انقلابی خود را از دست داد و تبدیل به یک طبقه ارتجاعی شد. از آنجائیکه بورژوازی دیگر نقش مترقی خود را از دست داده بود ناچار شد برای مطالبات خود، لباس «مارکسیسم» بپوشاند و آنها را از زبان چپ‌گرایی بیان کند.

با توجه به اینکه سرمایه داری در سراسر این کرهٔ خاکی وارد عصر انحطاط خود، عصر امپریالیسم شده و بورژوازی در سراسر جهان به یک طبقه ارتجاعی تبدیل شده است، لذا نمی تواند و قادر نیست که مطالبات معوقه بورژوائی را در کشورهای پیرامونی سرمایه به سر انجام برساند لذا این وظیفه به عهده طبقه کارگر است که در جریان انقلاب اجتماعی این بخش از مطالبات را به سر انجام برساند.

البته نویسندگان منشور مشخص نکرده اند که مطالبات حداقلی خود را از کدام دولت یا ارگانی خواستار هستند. اگر چنین مطالباتی را از بورژوازی اسلامی خواستار هستند، قطعاً یک توهم پراکنی در رابطه با بورژوازی اسلامی است. امکان برآورده شدن چنین مطالباتی توسط جمهوری اسلامی میسر نیست، پس کدام دولت بورژوایی قرار است این مطالبات را برآورده کند؟ طرح مطالبات حداقل، بدنبال انقلاب اجتماعی، یعنی انقلابی که شیوه تولید عالی تری جایگزین شیوه تولید سرمایه داری خواهد کرد، بی مفهوم است.

تفکیک مبارزه صنفی و سیاسی

منشور نویسان خودشان را تشکلهای و نهادهای «صنفی» و «مدنی» قلمداد می‌کنند، به عبارت دیگر خودشان را تشکلهای و نهادهای سیاسی ارزیابی نمی‌کنند. ریشه‌های تاریخی این جدایی چیست و یا به کجا برمیگردد؟ شکل تشکلیابی کارگران نه دلبخواهی و نه حتی به اراده خود کارگران بلکه از تکامل سرمایه‌داری ناشی میشود. زمانی که شیوه تولید سرمایه‌داری هنوز کل جهان هستی را در نور دیده نبود و بورژوازی همچنان نقش مترقی در جامعه ایفا می‌کرد، بین مبارزه‌ی سیاسی و مبارزه‌ی اقتصادی (یا به زبان منشور نویسان، صنفی) تفکیک انجام می‌شد. اتحادیه‌ها تشکلی صرفاً اقتصادی تصور می‌شدند و مبارزه سیاسی به حزب واگذار می‌شد که از طریق پارلمان مبارزه را پیش می‌برد. اتحادیه‌ها مدرسه‌ای بودند برای مبارزه و مبارزه مدرسه‌ای بود برای کمونیسم. با ورود سرمایه‌داری به عصر امپریالیسم، پارلمان ماهیت انقلابی خود را از دست داد و اتحادیه‌ها در دولت سرمایه ادغام شدند. به تبع آن این تمایز بین مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی مفهوم خود را از دست داد. در عصر انحطاط سرمایه‌داری، ما فقط یک نوع مبارزه طبقاتی

داریم. صد سال قبل روزالوکزامبورگ در اثر خود تحت عنوان «اعتصاب توده ای، حزب و انقلاب» به این مسئله چنین تاکید میکند:

"برای طبقه کارگر دو نوع مبارزه طبقاتی متفاوت، یک مبارزه اقتصادی و یک مبارزه سیاسی وجود ندارد. بلکه فقط یک مبارزه طبقاتی وجود دارد که در آن واحد که استثمار سرمایه داری را در درون جامعه بورژوائی محدود می کند تلاش می نماید که بطور کلی استثمار و جامعه بورژوائی را براندازد."

تلقی کردن خودشان به عنوان تشکلهای و نهادهای «صنفی» و «مدنی»، این گمانه زنی را القاء می کند که منشور نویسان، نه به دنبال مبارزه سیاسی بلکه به دنبال مبارزه «صنفی» و «مدنی» در چهارچوب بورژوازی اسلامی هستند. همان چانه زنی هایی که اتحادیه های ضد کارگری و یا دیگر نهادهای دموکراتیک در سرمایه متروپل برای تخلیه خشم نهفته کارگران مشغول آن هستند. منتهی از بخت بد منشورنویسان، بورژوازی اسلامی بخاطر ساختار ایدئولوژیک و پیرامونی خود قادر به ایفای بازی های سیاسی و دموکراتیک همچون سرمایه متروپل نیست.

همان طوری که لوکزامبورگ صد سال قبل تاکید می کند برای طبقه کارگر تنها یک نوع مبارزه طبقاتی وجود دارد. مبارزه طبقاتی به خاطر ماهیت ضد سرمایه داری خود شانس گسترش به سرمایه داری متروپل را دارد. از همه مهمتر، در تکامل مبارزه طبقاتی، مداخله سیاسی جناح راست سرمایه و حتی جناح چپ سرمایه و تبدیل کردن طبقه کارگر به سیاهی لشکر منافع ارتجاعی خودشان پائین می آید.

مفهوم مبارزه مستقل کارگری

متاسفانه مفهوم مبارزه مستقل کارگری از سوی چپ سرمایه مسخ شده و یک تعبیر سرمایه پسند از آن داده می شود. مبارزه مستقل کارگری را در استقلال از رژیم حاکم و نه سرمایه تعریف می کنند و برای آنها غیر از شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر، مابقی نهادهای کارگری محسوب می شوند. در صورتیکه مبارزه مستقل کارگری به مفهوم استقلال کارگران در مبارزه علیه سرمایه از هر گونه نهاد سرمایه چه در پوزیسیون و چه در اپوزیسیون است.

استقلال سیاسی طبقه کارگر به مفهوم این است که پرولتاریا تحت هیچ شرایطی هیچگونه ائتلاف سیاسی با گرایشات متفاوت سرمایه انجام نمی دهد. استقلال طبقه کارگر نه تنها پرولتاریا را تضعیف نمیکند بلکه باعث میشود طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی در حوادث اجتماعی ظاهر شود و مهر طبقاتی خود را بر تحولات بزند. پرولتاریا در استقلال خود را از طریق کمیته های اعتصاب، مجامع عمومی و... مبارزه طبقاتی حفظ می کند.

اگر چه جنبش کارگری به نقش بورژوازی و ارتجاعی اتحادیه های کارگری در سرمایه داری متروپل تاحدودی آگاه است، اما در سرمایه داری پیرامونی و

بخصوص در کشورهای دیکتاتوری چون ایران که دولت از تاسیس اتحادیه‌های کارگری ممانعت می‌کند و آنرا غیرقانونی اعلام می‌دارد، دستاویزی برای چپ سرمایه بوجود آورده است تا مبارزات کارگری را در راستای خواست به رسمیت شناخته شدن اتحادیه‌های کارگری به عنوان تشکل‌های مستقل کارگری از طرف دولت منحرف کند. چپ سرمایه برای حمایت خود از اتحادیه‌های کارگری به یک اشتباه بین‌الملل سوم چنگ می‌اندازد که در آن بین‌الملل سوم اتحادیه‌های کارگری را تشکیلات کارگری ارزیابی کرد.

بدنبال انتشار منشور ۷ اتحادیه کارگری دانمارک و شورای سراسری دانشجویان دانمارک از "منشور مطالبات حداقلی تشکلهای صنفی و مدنی ایران" حمایت کردند. یکی از مهلک‌ترین سم‌ها که از سوی چپ سرمایه پخش می‌شود و موجب توهم در طبقه کارگر می‌شود این است که، پیام‌ها و همبستگی‌های کاغذی اتحادیه‌های کارگری یا نامه‌نگاری روسای اتحادیه‌های کارگری به مسئولین جمهوری اسلامی، که بخشی از سیاست کشورهای غربی برای تحت فشار قرار دادن بورژوازی اسلامی است را همبستگی طبقاتی کارگران اروپا یا جهان با طبقه کارگر ایران جا زده می‌شود، این مسئله مانع شکل‌گیری همبستگی واقعی بین گردان‌های مختلف اردوی کار می‌شود. همان اتحادیه‌هایی که لیست سیاه از

کارگران مبارز تهیه می کنند، در مرگ ملکه الیزابت سوگوار می شوند و اعتصابات
کارگری را کنسل می کنند. برخلاف عوامفریبی های چپ سرمایه، بهترین
همبستگی گردان های متفاوت اردوی کار از طریق همبستگی در مبارزه طبقاتی
است.

زن، زندگی، آزادی

منشور مطالبات حداقلی تشکلهای صنفی و مدنی ایران با شعار «زن، زندگی، آزادی» شروع شده تا تعلق خود را به جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان دهد. ماهیت یک جنبش اجتماعی را سوای از ترکیب طبقاتی نیروهای شرکت کننده، خواست‌ها و اهداف آن جنبش تعیین می‌کند. در چنین زمینه‌ای است که شعارهای مطرح شده اهمیت بسزائی پیدا می‌کنند و جهت‌گیری آن اعتراض را تعیین می‌کنند.

شعار «زن، زندگی، آزادی» ریشه در جنبش ملی دارد و یک شعار فراطبقاتی بوده و هرگز نمی‌تواند جهت‌گیری پرولتری داشته باشد. به این خاطر است که از راست راست تا چپ چپ، از سلطنت‌طلبان تا کمونیسم کارگری، از اکثریتی‌ها تا تروتسکیست‌ها این شعار را مطرح میکنند و پژواک آن از پارلمان‌های بورژوایی شنیده میشود. اخیرا میر حسین موسوی «نخست وزیر امام»^۱ نیز به جنبش «زن، زندگی، آزادی» پیوست و طی بیانیه‌ای نوشت:

^۱ میر حسین موسوی بین سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ نخست وزیر یکی از هارترین بورژوازی‌های یعنی بورژوازی اسلامی بود و به تبع آن نخست وزیر اعدام‌های سال‌های سیاه ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ هست. حالا چنین جنایتکاری

"ایران و ایرانیان نیازمند و مهیای تحولی بنیادین اند، که خطوط اصلی اش را جنبش پاک زن، زندگی، آزادی ترسیم می کند."^۲

اجزای شعار «زن، زندگی، آزادی» مفاهیم انتزاعی نیستند بلکه تابعی از روابط تولیدی سرمایه داری هستند. کدام زن؟ کدام زندگی؟ کدام آزادی؟ آزادی فروش نیروی کار؟

برخلاف منشورنویسان وظیفه کمونیستها و انقلابیون نه خاک پاشیدن به چشمان طبقه کارگر بلکه ارائه شفافیت در رابطه با منشاء و محتوای چنین شعارهایی است. باز هم برخلاف منشورنویسان، فاصله گرفتن از چنین شعارهایی و مطرح کردن مطالبات طبقاتی پرولتری گامی است در راستای پالایش مبارزه طبقاتی.

با چنین سابقه‌ای از جنبش پاک زن، زندگی، آزادی صحبت میکند، بیانگر محتوای جنبش «زن، زندگی، آزادی» است.

^۲ بی بی سی

مخاطبین منشور

مخاطبین منشور «مردم شریف و آزاده ایران!» هستند نه طبقه کارگر. اجزای مخاطبین منشور یعنی «مردم»، «شریف»، «آزاده» و «ایران» هستند. «مردم» به مفهوم این است که طبقه کارگر نیروی مادی این تحولات از باور منشورنویسان نیستند. در متن منشور مطلقاً اصطلاح «طبقه کارگر» قابل مشاهده نیست، یک بار کلمه «کارگران»، یک بار «جنبش کارگری» و یک بار هم «حقوق کارگران» قید شده است. واژه سرمایه یا سرمایه‌داری حتی برای تبلیغ نیز بکار برده نشده است. «ایران» نیز به مفهوم این است که این بندها در چهارچوب مرزهای ایران قابل تحقق هستند، به عبارت بهتر برای گریز از «انترناسیونالیسم پرولتری» قید شده است. «شریف» و «آزاده» نیز صفات فراطبقاتی هستند. آیا همه مردم ایران شریف هستند؟ آیا همه مردم ایران آزاده هستند؟ از آنجائیکه مخاطبین منشورنویسان طبقه کارگر نبوده است، لذا یک تصویر «مردم پسند» از انقلاب ارائه داده‌اند و مفهوم انقلاب را مسخ کرده‌اند. ابتدا نظر منشورنویسان را در رابطه با انقلاب بخوانیم:

"در چهل و چهارمین سالروز انقلاب پنجاه و هفت، شیرازه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور به چنان گردابی از بحران و از هم گسیختگی فرو رفته است که هیچ چشم‌انداز روشن و قابل حصولی را نمی‌توان برای پایان دادن به آن در چهارچوب روبنای سیاسی موجود متصور بود. هم از این رو است که مردم ستم‌دیده ایران - زنان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب - با از جان گذشتگی کم نظیری خیابان‌های شهرها را در سراسر کشور به مرکز مصافی تاریخی و تعیین کننده برای خاتمه دادن به شرایط ضد انسانی موجود تبدیل کرده‌اند و از پنج ماه پیش به رغم سرکوب خونین حکومت - لحظه‌ای آرام نگرفته‌اند."

شیرازه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور در بحران فرو رفته است و این از عواقب بحران سرمایه داری جهانی است که منشورنویسان می‌خواهند آنرا تا سطح روبنای سیاسی، رژیم آخوندها تنزل دهند و خواهان تغییر روبنای سیاسی شوند. واقعیت این است که سرمایه داری در یکی از عمیق ترین بحران های تاریخی خود فرو رفته است، ولی مسئله حائز اهمیت این است که سرمایه‌داری متروپل سعی می کند بار بحران سرمایه‌داری را به سرمایه پیرامونی منتقل کند، لذا عواقب بحران

سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی سرمایه‌نقشی مخرب‌تر از کشورهای متروپل ایفا می‌کند. با این توضیحات به مفهوم انقلاب اجتماعی می‌پردازیم.

انقلاب اجتماعی پروسه‌ای است که در روند آن مناسبات تولیدی و به تبع آن مناسبات اجتماعی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی و اجتماعی کهن می‌گردد. در عصر ما، انقلاب اجتماعی (انقلاب کمونیستی) اولین انقلاب در تاریخ بشریت است که طبقه‌ی استثمار شده با آگاهی طبقاتی خود و با شناخت نسبی از روابط تولیدی آینده و برای از بین بردن تناقض بین نیروهای مولده و روابط تولیدی دست به انقلاب می‌زند.

نه «انقلاب پنجاه و هفت» انقلاب بود، چرا که نمی‌توانست به تغییر شیوه تولید منتهی گردد و نه تغییر در «روبنای سیاسی»، یک انقلاب اجتماعی است، چرا که باز هم به تغییر در شیوه تولید منتهی نخواهد شد. منشورنویسان تنها خواهان آن هستند که همچون سال ۱۳۵۷ حاکمیت تغییر یابد و یا به زبان منشورنویسان «روبنای سیاسی» جامعه تغییر کند. از آنجائیکه به باور منشورنویسان هدف اعتراضات تغییر در روبنای جامعه است، کاملاً طبیعی است که به باور منشورنویسان نیروی مادی اعتراضات نه طبقه کارگر بلکه زنان، دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، کارگران و دادخواهان و هنرمندان، کوئیرها، نویسندگان و عموم مردم ستمدیده ایران هستند:

"پرچم اعتراضات بنیادینی که امروز به دست زنان، دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، کارگران و دادخواهان و هنرمندان، کوئیرها، نویسندگان و عموم مردم ستم‌دیده ایران در جای جای کشور از کردستان تا سیستان و بلوچستان برافراشته شده و کم سابقه‌ترین حمایت‌های بین‌المللی را به خود جلب کرده، اعتراضی است علیه زن ستیزی و تبعیض جنسیتی، ناامنی پایان ناپذیر اقتصادی، بردگی نیروی کار، فقر و فلاکت و ستم طبقاتی، ستم ملی و مذهبی، و انقلابی است علیه هر شکلی از استبداد مذهبی و غیرمذهبی که در طول بیش از یک قرن گذشته، بر ما - عموم مردم ایران - تحمیل شده است."

منشورنویسان آشکارا و واضح بیان می‌کنند که انقلاب آنها، انقلابی علیه هر شکلی از استبداد مذهبی و غیرمذهبی است و خواهان تغییر در روبنای سیاسی هستند. به عبارت بهتر، انقلاب آنها انقلابی علیه سرمایه و سرمایه‌داری نیست، به همین خاطر است که در منشور «سرمایه» و «سرمایه‌داری» آگاهانه حتی برای تبلیغ هم که شده نیامده است. در صورتیکه انقلاب اجتماعی نیازمند درهم شکستن مناسبات سرمایه‌داری است.

مشور نویسان به درستی تاکید کرده‌اند که اعتراضات کم سابقه‌ترین حمایت‌های بین‌المللی را به خود جلب کرده است. تمامی دولتهای دموکراتیک از جنبش «زن، زندگی، آزادی» حمایت کردند، از ستارگان هالیوود^۳ تا «انی ارنو» برنده جایزه نوبل ادبیات^۴، از کیم کارداشیان تا پاپ فرانسیس از جنبش اعتراضی ایران حمایت کردند. در پارلمان‌های بورژوازی، زنان پارلمنتاریست گیس‌های خود را در صحن پارلمان و در همبستگی با جنبش اعتراضی بریدند. بی‌بی‌سی در رابطه با حمایت دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی از جنبش اعتراضی چنین می‌نویسد:

"در سطح دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی نیز پشتیبانی‌ها از این جنبش در خور توجه است. تا به امروز، ایرانیان هیچ‌گاه در مبارزه با استبداد از چنین پشتیبانی و حمایتی از سوی اتحادیه اروپا، سازمان ملل متحد و دولت‌های چنین پرشمار برخوردار نبوده‌اند."^۵

تاریخ نشان داده است که بورژوازی منافع طبقاتی خود را بر هر منفعت دیگری ترجیح می‌دهد. اتفاقاً حمایت‌های دولت‌ها و نهادهای بورژوازی از این

^۳ جمعی از ستارگان هالیوود از اعتراضات مردمی در ایران حمایت کردند

^۴ انی ارنو اولین زن فرانسوی برنده نوبل ادبیات از قیام زنان ایران علیه حجاب اجباری حمایت کرد

^۵ صد روزی که «شعار زن، زندگی، آزادی» ایران را لرزاند

جنبش اعتراضی یک حقیقت انکار ناپذیر را در رابطه با ماهیت جنبش «زن، زندگی، آزادی» روشن می کند و آن اینکه جنبش «زن، زندگی، آزادی» در راستای منافع طبقاتی دولت ها و نهادهای بورژوازی است.

اگر یک جنبش طبقاتی پرولتری در حال سر برافراشتن بود، خود همین دولت ها و نهادهای بورژوازی می بایست اولین کسانی بودند که به کمک بورژوازی اسلامی می شتافتند. کمون پاریس نشان داد که بورژوازی منفعت طبقاتی خود را بر «میهن پرستی» ترجیح می دهد و حتی حاضر است بخاطر منافع طبقاتی با دشمن خود که تمامیت ارضی اش را از بین برده متحد شود. در راستای تحقق چنین اهدافی بود که بورژوازی فرانسه و پروس برای درهم کوبیدن کمون پاریس عملاً متحد شدند، در این راستا بیسمارک شصت هزار نفر از سربازان اسیر فرانسوی را برای کمک به سرکوبی کمون آزاد کرد تا به نیروهای سرکوبگر فرانسوی بپیوندند.

به منظور مهار انقلاب روسیه و جلوگیری از گسترش آن قدرت های خارجی از جمله ژاپن، فرانسه، بریتانیا، آمریکا، مجارستان، صربستان، رومانی، ایتالیا، یونان و لهستان و... ارتش سفید را سازماندهی کرده و به روسیه حمله کردند و به سرکوب انقلاب اکتبر پرداختند که به جنگ داخلی معروف است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۹۱۸ برای مهار انقلاب آلمان که به عنوان بخشی از انقلاب جهانی بود، صلح با دشمنان خود را پذیرفت تا مانع پیشروی انقلاب شود. ارایش لودندورف، سر فرماندهی و فرمانده کل ارتش آلمان در جریان جنگ جهانی اول بیشترین تلاش خود را کرد تا صلح هر چه زودتر انجام گیرد تا از پیشروی انقلاب جلوگیری شود:

"لودندورف میخواست از یک شکست تمام عیار آلمان ممانعت بعمل آورد و از پیشروی انقلاب جلوگیری نماید... در اول اکتبر ۱۹۱۸: لودندورف و هایندبرگ درخواست پیشنهاد صلح فوری به متحدین کردند."^۶

پس از بررسی حمایت بی سابقه بین‌المللی از «زن، زندگی، آزادی» به بررسی این می‌پردازیم که منشور نویسان چگونه میخواهند به صد سال عقب ماندگی پایان دهند و آرمان برپایی جامعه ای مدرن، مرفه و آزاد را عملی کنند. منشورنویسان می‌نویسند:

^۶ کتاب انقلاب آلمان فصل دوم، ترجمه صدای انترناسیونالیستی. کتاب را میتوان از سایت صدای انترناسیونالیستی دانلود کرد.

"این اعتراضات زیر و رو کننده، برآمده از متن جنبش‌های بزرگ و مدرن اجتماعی و خیزش نسل شکست‌ناپذیری است که مصمم‌اند بر تاریخ یکصد سال عقب‌ماندگی و در حاشیه ماندن آرمان برپایی جامعه‌ای مدرن و مرفه و آزاد در ایران، نقطه پایانی بگذارند."

منشورنویسان با بکار بردن واژه‌های انتزاعی چون «جامعه‌ای مدرن»، «مرفه» و «آزاد» می‌خواهند نقطه پایانی بر یک صد سال عقب‌ماندگی بگذارند. به عبارت بهتر منشور نویسان می‌خواهند «جامعه عقب مانده» ایران را تبدیل به «جامعه‌ای مدرن»، «مرفه» و «آزاد» همچون سرمایه‌داری غربی کنند. تبلیغات این چینی منشورنویسان برای انسان‌هایی که در جهنم زمینی بورژوازی اسلامی زندگی می‌کنند که در این جهنم زمینی همه چیز برای طبقه کارگر^۷ و اقشار تحتانی جامعه جرم است و بدنبال راه فرار از توحش بورژوازی اسلامی هستند، می‌تواند گوش شنوایی پیدا کند. اما اگر «جهنمیان» کمی تأمل کنند، خواهند دید که سرابی بیش نیست.

^۷ زندگی طفیلی و تجمل افسانه‌ای بورژوازی ایران بدون هیچ گونه محدودیت‌های اجتماعی حتی قابل مقایسه با زندگی و ریخت و پاش‌های بورژوازی متروپل نیست. این مسئله فقط مختص ایران نیست، در هندوستان بدتر از ایران است.

عقب ماندگی سرمایه‌داری پیرامونی ایران بخاطر سیاست‌های بورژوازی اسلامی نیست، چرا که قبل از آن بورژوازی ایران عملاً متحد استراتژیک بورژوازی غرب در منطقه بود بلکه ناشی از مشکلات ساختاری بورژوازی پیرامونی است و با شعار «زن، زندگی، آزادی» نمی‌توان سرمایه پیرامونی را تا سطح سرمایه متروپل ارتقاء داد. بگذریم که همان سرمایه متروپل الان خود در بحران عمیقی فرو رفته است و یواش یواش آن «بهشت رویایی» در حال تبدیل شدن به جهنم نیز هست. بدنبال جنگ امپریالیستی روسیه - اوکراین (ناتو) بورژوازی جهانی حملات گسترده‌ای را به سطح معیشت طبقه کارگر انجام داد تا بتواند هزینه جنگ‌افروزی‌هایش را تامین کند. تورم نه در کشورهای پیرامونی سرمایه بلکه در متروپل سرمایه ۲ رقمی شده است.

علت اصلی عقب ماندگی جوامع ناشی از سیستم سرمایه‌داری است، نه ناشی از روبنای جامعه. توصیه دموکراسی بورژوایی تحت عنوان «جامعه‌ای مدرن»، «مرفه» و «آزاد» صرفاً در راستای تحکیم توحش سرمایه‌داری است. خواسته‌های منشورنویسان سرابی بیش نیست.

تکه تکه کردن طبقه کارگر

"پس از دو انقلاب بزرگ در تاریخ معاصر ایران، اینک جنبش‌های بزرگ اجتماعی پیشرو - جنبش کارگری، جنبش معلمان و بازنشستگان، جنبش برابری خواهانه زنان و دانشجویان و جوانان و جنبش علیه اعدام و... در ابعادی توده‌ای و از پایین در موقعیت تاثیرگذاری تاریخی و تعیین کننده‌ای در شکل‌دهی به ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور قرار گرفته‌اند."

ظاهراً منشورنویسان تلاش کرده‌اند تا القاء کنند، برای مقابله با پراکندگی در جامعه سعی کرده‌اند روحیه اتحاد و همبستگی را گسترش دهند و مبارزه متحد را سرمشق قرار دهند و در راستای چنین مبارزه مشترکی ۲۰ تشکل صنفی و مدنی منشور را امضاء کرده‌اند. اما در پس این اتحاد و مبارزه متحد با سیاست آشنای اتحادیه‌های کارگری مواجه هستیم، تکه تکه کردن طبقه کارگر. با وجود آنکه ما سالانه شاهد چندین هزار اعتراض و اعتصاب کارگران در جامعه هستیم، متأسفانه دستاوردها بسیار ناچیز هستند. یکی از مهمترین عوامل آن، عدم هماهنگی و

همبستگی در این اعتراضات و اعتصابات است. وقوع جداگانه اعتراضات و عدم هماهنگی و همبستگی بین آنها، بورژوازی را قادر می‌سازد، اعتراضات و اعتصابات را ایزوله کند تا قادر به سرکوب فیزیکی یا اجتماعی آنها بشود. منشور نویسان از «جنبش کارگری»، «جنبش معلمان»، «جنبش بازنشستگان»، «جنبش برابری خواهانه زنان»، «جنبش دانشجویان و جوانان»، «جنبش علیه اعدام» و... سخن گفته‌اند. آیا غیر از این است که برده مزدی فردا، صرف‌نظر از جنسیت آن، امروز جوان و دانشجو است، فردا در مدرسه، بیمارستان یا کارخانه کار می‌کند و پس فردا نیز بازنشسته می‌شود؟ طبقه کارگر فقط شامل کسانی نیست که در حال حاضر در حال کار کردن هستند. بیکاران، بازنشستگان و جوانان خانواده‌های کارگری (بردگان مزدی فردا) نیز جزو طبقه کارگر هستند. تقسیم بندی مصنوعی در درون طبقه کارگر و تقسیم آن به جنبش‌های متفاوت، طبقه کارگر را تضعیف می‌کند. در مقابل تکه تکه کردن کارگران توسط اتحادیه‌ها و در این مورد مشخص منشورنویسان، ما تنها با اتحاد طبقاتی خود، صرف‌نظر از شاخه، دسته، صنفی، اجتماعی و جنسیتی می‌توانیم خواسته‌های خود را به بورژوازی تحمیل کنیم و به عنوان یک طبقه اجتماعی و قدرت اجتماعی در مقابل بورژوازی ظاهر شویم.

در منشور فقط یک بار واژه استثمار و یک بار هم واژه انقلاب اجتماعی قید شده است، آن هم پاراگراف زیر است:

"از همین رو، این جنبش بر آن است تا برای همیشه به شکل گیری هر گونه قدرت از بالا پایان دهد و سر آغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی برای رهایی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری باشد".

ما در صفحات پیشین مفهوم انقلاب اجتماعی را بررسی کردیم، قید «سر آغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی» تنها به هم چسباندن ناشیانه کلمات متضاد برای صحبت کردن با فصاحت و بلاغت رادیکال است. انقلاب اجتماعی تغییر شیوه تولید است. آیا در تغییر شیوه تولید مدرن و غیر مدرن اصلا مفهومی دارند؟ آیا تغییر شیوه تولید از فئودالی به سرمایه داری انسانی بود؟

قرار دادن واژه «استثمار» در کنار «ستم»، «تبعیض»، «استبداد» و «دیکتاتوری» بی مسما است. وقتی شما مطلقا به سرمایه و سرمایه داری حتی اشاره ظاهری هم نمی کنید، چگونه از استثمار حرف می زنید؟ استثمار تنها در رابطه کار و سرمایه می تواند مفهوم پیدا کند.

اگر چه منشور نویسان تاکید کرده‌اند خودشان را تشکل‌ها و نهادهای صنفی و مدنی میدانند، نه تشکلهای سیاسی، علیرغم آن از «فرامین» و «یگانه راه پی افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی» سخن رانده‌اند:

"ما تشکل‌ها و نهادهای صنفی و مدنی امضا کننده این منشور با تمرکز بر اتحاد و به هم پیوستگی جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی و تمرکز بر مبارزه برای پایان دادن به وضعیت ضدانسانی و ویرانگر موجود، تحقق خواست‌های حداقلی زیر را به مثابه اولین فرامین و نتیجه‌ی اعتراضات بنیادین مردم ایران، یگانه راه پی افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی در کشور می‌دانیم و از همه انسان‌های شریف که دل در گرو آزادی و برابری و رهائی دارند می‌خواهیم از کارخانه تا دانشگاه و مدارس و محلات تا صحنه جهانی پرچم این مطالبات حداقلی را بر بلندای قله رفیع آزادیخواهی بر افراشته دارند."

منشورنویسان در کمال «فروتنی» و «خضوع» خودشان را صنفی و مدنی قلمداد می‌کنند ولی «فرامین» صادر می‌کنند. نه تنها تشکل‌های صنفی و مدنی بلکه حتی تشکل‌های سیاسی صلاحیت صادر کردن «فرامین» و قدرت اجرایی آن

را ندارند. تنها شوراهای سراسری کارگران (قدرت کارگری) و یا نهادهای زیر مجموعه آن صلاحیت صادر کردن فرامین و قدرت اجرایی آن را دارند. و گرنه به نام انقلاب هر باند سیاهی می تواند خود را داروغه محل بداند و سر گردنه بنشیند و باز هم به نام انقلاب زندگی جهنمی برای مردم درست کند.

منشورنویسان باز هم در کمال «تواضع» خواست‌های حداقلی را نتیجه اعتراضات بنیادین مردم ایران، یگانه راه پی افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی ارزیابی کرده‌اند. طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی وارد اعتراضات نشد و به همین خاطر است که منشور نویسندگان از اعتراضات مردم ایران سخن می‌گویند نه از اعتراضات طبقه کارگر.

این از ناآشنایی منشورنویسان به مبانی پایه‌ای انقلاب نیست که نیروی مادی ساختمان جامعه نوین آنها مردم هستند بلکه از خواست طبقاتی آنان ناشی می‌شود. این مسئله را کلمات «مدرن» و «انسانی» به وضوح توضیح می‌دهند. انقلاب اجتماعی نه مدرن است و نه انسانی بلکه طبقاتی است. منشورنویسان با فصاحت و بلاغت رادیکال تغییر حاکمیت را پی افکندن ساختمان جامعه نوین قلمداد کرده‌اند.

با این توضیحات به بررسی بندها می‌پردازیم. البته مجدداً به تحقق مطالبات حداقلی و مبارزه طبقاتی که تنها افق برای طبقه کارگر است، برمیگردیم.

بررسی بند ۱:

"آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه زندانیان سیاسی، منع جرم‌انگاری فعالیت سیاسی و صنفی و مدنی و محاکمه علنی آمرین و عاملین سرکوب اعتراضات مردمی."

این خواستها را قرار است کدام ارگان، نهاد یا دولت برآورد کند؟ اگر این خواستها برای فردای سرنگونی بورژوازی ننگین اسلامی است، آن موقع چنین خواسته‌هایی بی‌مفهوم است، چرا که زندانیان سیاسی خود بخود آزاد می‌شوند و عاملین سرکوب، حتی اگر شامل بخشی از آن باشد، محاکمه می‌شوند. اما ظاهراً این خواستها از حاکمیت کنونی است، لذا اشاره به چند مسئله ضروری است.

اولاً چنین خواسته‌هایی با درخواست برآورد نمی‌شود بلکه در جریان مبارزه و به تبع آن با توازن قوای طبقاتی، حاکمیت مجبور می‌شود به خواسته‌هایی تن دهد. آزادی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۵۷ محصول شدت یافتن مبارزه در جامعه بود مه محصول خواست گروه‌های سیاسی.

ثانیاً تمامی رژیم‌ها برای نجات خود در مقاطعی بخشی از عوامل خود را قربانی می‌کنند تا کل نظام را نجات دهند. در چنین زمینه‌ای بود که در سال ۱۳۵۷

نظام شاهنشاهی ساواک را منحل کرد و بخشی از «آمرین و عاملین سرکوب اعتراضات مردمی» یعنی نصیری، هویدا و... را دستگیر کرد تا بتواند اعتراضات را مهندسی کند و در نهایت تلاش کند اعتراضات را مهار کند.

ثالثاً خطرناک‌ترین بخش اظهارات، توهم‌پراکنی در رابطه با «عدالت» و «ماهیت» دولت بورژوازی است که گویا دولت بورژوازی آمرین و عاملین سرکوب اعتراضات مردمی را مجازات خواهد کرد. دولت ارگان سیادت طبقاتی است. برخلاف توهم پراکنی منشورنویسان، سرکوب اجتماعی بخشی از کارکرد هر دولت بورژوازی، حتی دولت دموکراتیک بورژوازی است.

رابعاً باید ریشه این معضلات اجتماعی یعنی نظام توحش سرمایه داری را مورد هدف قرار داد وگرنه ممکن است جابجایی در حاکمیت منجر شود تا حاکمیتی خشن‌تر و جانی‌تر از حاکمیت قبلی خود را جانشین کند. درست مثل بورژوازی اسلامی که جانشین بورژوازی شاهنشاهی شد.

بررسی بند ۲:

"آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان و اندیشه، مطبوعات، حزب، تشکل‌های محلی و سراسری صنفی و مردمی، اجتماعات، اعتصاب، راهپیمایی، شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های صوتی و تصویری."

آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان و اندیشه، مطبوعات، حزب، تشکل‌یابی در یک جامعه طبقاتی عوام‌فریبی بیش نیست و تنها بخشی از تبلیغات دموکراسی بورژوازی است. در کشورهایی با دموکراسی بورژوازی موارد برشمرده بالا بدون قید و شرط نیستند. اظهارات بالا این خواست‌ها را از زمینه طبقاتی آن جدا می‌کند و صرفاً تا حد یک خواسته تنزل می‌دهد. چنین خواست‌هایی تنها با از میان رفتن زمینه مادی آن یعنی سرمایه داری امکان پذیر است.

این یک واقعیت است که در پاره‌ای از کشورهای دموکراسی بورژوازی، چون احساس خطر نمی‌کنند به شکل دیکتاتورها و جنایتکاران بورژوازی اسلامی بگير و ببند نمی‌کنند اما این به مفهوم نبود «زیر نظر داشتن» و یا «استراق سمع» در کشورهای دموکراسی بورژوازی نیست. در مهد تمدن اروپایی، در بریتانیای متمدن اتحادیه‌های کارگری از کارگران مبارز لیست سیاه تهیه می‌کنند که نباید استخدام

شوند. وقتی مقام‌های اروپایی که در کشورهای دموکراتیک زندگی می‌کنند و با وجود این مورد استراق سمع و شنود آمریکای متمدن و دموکرات قرار می‌گیرند^۸، قطعاً شهروندان آن کشور نیز مورد استراق سمع قرار می‌گیرند. «رسوایی استراق سمع در یونان»^۹ و نه در کشور دیکتاتوری عنوان مقاله دویچه وله آلمان است. مجله آمریکایی پولیتیکو^{۱۰} گزارش نشریه «رولینگ استون» را منتشر کرده که به موجب آن ترامپ به خود می‌بالید که اطلاعاتی در مورد زندگی جنسی امانوئل ماکرون در دست دارد که این اطلاعات بر اساس گزارش‌های سرویس‌های اطلاعاتی به دست آورده شده است و شمار بسیار اندکی از افراد از آنها اطلاع دارند.

^۸ بی بی سی

^۹ دویچه وله

^{۱۰} پولیتیکو

بررسی بند ۳:

"لغو فوری صدور و اجرای هر نوع مجازات مرگ، اعدام، قصاص و ممنوعیت هر قسم شکنجه روحی و جسمی."

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که بورژوازی ننگین اسلامی سمبل توحش در شکنجه شده است. لاجوردی، حاجی داود و... فقط یک نام نیستند بلکه نماد و مظهر ماشین توحش و قساوت بورژوازی اسلامی هستند. اعدام قتل عمد است، توسط هر کسی که انجام بگیرد و بشریت سزاوار چنین توحشی نیست.

لغو اعدام و ممنوعیت شکنجه توسط بورژوازی اسلامی توهمی بیش نیست، چون بخشی از ساختار ایدئولوژیک آن است و تنها با به زیر کشیدن آن امکان پذیر است. اینکه در سال ۲۰۰۴ در ترکیه حکم اعدام لغو شد، بدون اینکه حاکمیت تغییر یابد، بستگی به این دارد که ترکیه میخواست خود را در اتحادیه اروپا ادغام کند، لذا می‌بایست یک سری تغییراتی را در خود انجام دهد و خود را با اتحادیه اروپا تطبیق کند. از آنجائیکه ادغام ترکیه در اتحادیه اروپا امکان پذیر نشد، مجدداً «دولت اردوغان احتمال بازگرداندن حکم اعدام را بررسی می‌کند».^{۱۱}

^{۱۱} صدای آمریکا

این یک واقعیت است، چیزی که دستگاه سرکوب بورژوازی اسلامی را بی پروا می کند نه قدرت و ابهت آن، بلکه وارد نشدن طبقه کارگر به جدال های طبقاتی به عنوان یک طبقه اجتماعی است. چرا که تنها طبقه کارگر، با تشدید مبارزه طبقاتی خود، نه تنها می تواند دستگاه سرکوب بورژوازی اسلامی را به چالش بکشد بلکه ماجراجویی جریانات ضد انقلابی و باندهای سیاه را نیز به حاشیه براند و افق روشنی به سوی آینده ارائه دهد.

خلاصی واقعی از اعدام، شکنجه تنها در جامعه بدون طبقه امکان پذیر است. همین متمدن های بربر در شاخ اروپا یعنی در بریتانیا چه بلایی سر زندانیان ارتش جمهوری خواه آوردند. خواست زندانیان پذیرفته شدن به عنوان زندانی سیاسی بود نه به عنوان جنایتکار^{۱۲}. همین خواست توسط بانوی آهنین «مارگارت تاچر» پذیرفته نشد. کشورهای اروپای شرقی بارها از سوی خود اتحادیه اروپا محکوم شده اند که زندان های مخفی در اختیار دولت های دیگر می گذاشتند که

^{۱۲} بیانیه زندانیان اعتصاب غذا کننده:

"ما ادعا کرده ایم که زندانی سیاسی هستیم و همه چیز در مورد کشورمان، دستگیری، بازجویی، محاکمه و شرایط زندان نشان می دهد که انگیزه سیاسی داریم و انگیزه های شخصی یا اهداف خودخواهانه نداریم. برای بیشتر نشان دادن از خودگذشتگی و به حق بودن آرمانمان، تعدادی از همزمان، که امروز با بای ساندز آغاز می شوند، اعتصاب غذا خواهند کرد و این اعتصاب را نمی شکنند، مگر این که دولت بریتانیا سیاست جرم انگاری خود را کنار بگذارد و خواسته های مقتضی موقعیت سیاسی ما را برآورده کند."

در آن زندان‌های مخفی زندانیان را شکنجه و بازجویی می‌کردند.^{۱۳} داستان شکنجه‌های قرون وسطایی در زندان ابوغریب توسط متمدن‌های بربر و طرفداران حقوق بشر دیگر نیازی به تکرار ندارد. آیا همان مدافعان حقوق بشر کمتر از لاجوردی و حاجی داود جنایت مرتکب شدند؟

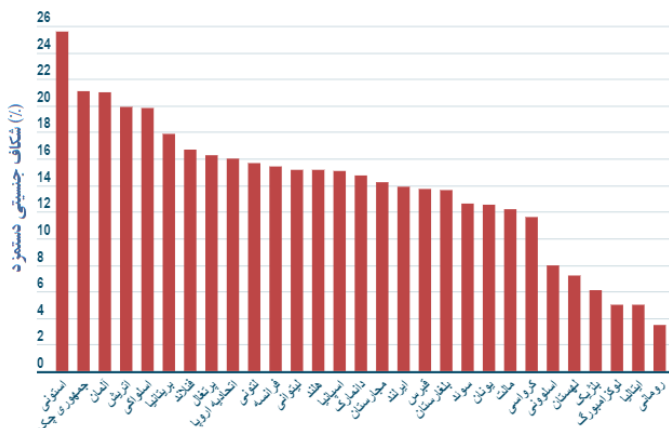
^{۱۳} بی بی سی

بررسی بند ۴:

"اعلام بلادرننگ برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی، امحا و لغو بی قید و شرط قوانین و فرم‌های تبعیض آمیز علیه تعلقات و گرایش‌های جنسی و جنسیتی، به رسمیت شناختن جامعه‌ی رنگین کمانی "ال‌جی‌بی‌تی کیو آی ای پلاس"، جرم زدایی از همه تعلقات و گرایش‌ات جنسیتی و پایبندی بدون قید و شرط به تمامی حقوق زنان بر بدن و سرنوشت خود و جلوگیری از اعمال کنترل مردسالارانه."

اینکه حاکمیت یا هر ارگانی بلادرننگ اعلام کند زنان و مردان از حقوق کامل در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و... برخوردار هستند، تنها می‌تواند یک اعلام باشد، بدون اینکه در شرایط زندگی آنها کوچکترین تغییراتی حاصل شود. در جریان سیرک انتخاباتی و در جریان کمپین انتخاباتی، کاندیدها وعده‌های انتخاباتی می‌دهند که هم خودشان و هم مردم می‌دانند امکان پذیر نیست و صرفاً وعده انتخاباتی است. یکی از بهترین مثال‌های آن، رئیسی در جریان کمپین انتخاباتی قول داد که هر سال باید یک میلیون مسکن ساخته شود. نه تنها چنین ساختی انجام نگرفت بلکه پشت‌بام خوابی به اتوبوس خوابی نیز گسترش پیدا کرد.

اما واقعیت انکار ناپذیر این است که ستم جنسی زنان انعکاسی از نظام توحش و ساختار سرمایه‌داری است که شکاف جنسیتی اقتصادی و اجتماعی را برای زنان و دیگر اقلیت‌های جنسی بوجود می‌آورد. در فرانسه که انقلاب تاریخی بورژوا-دموکراتیک را واقعاً پشت سر گذاشته است و بورژوازی وظایف خود را به نحو احسن انجام داده و سکولارترین کشور جهان است، هنوز تفاوت دستمزد زنان و مردان برای کار برابر حدود ۱۶ درصد است. در آلمان که پیشرفته‌ترین کشور اروپایی است و نهادهای بورژوایی واقعاً نهادینه شده‌اند، شکاف جنسیتی دستمزد ۲۱ درصد است، به عبارت بهتر زنان در مجموع ۲۱ درصد از مردان حقوق کمتری دریافت می‌کنند. نمودار زیر شکاف جنسیتی دستمزد را در کشورهای اتحادیه اروپا نشان می‌دهد.^{۱۴}



۱۴ تفاوت دستمزد زنان و مردان در کشورهای عضو اتحادیه اروپا چقدر است؟

در اروپای متمدن دختران خانواده‌های فقیر از اروپای شرقی به عنوان برده جنسی به فروش می‌رسند و بهای یک برده جنسی معادل یک گوشی هوشمند است.^{۱۵} در کانادای متمدن به گزارش وبسایت زنان کانادا، هر شش روز، یک زن توسط شریک زندگی خود کشته می‌شود.^{۱۶} در هیچ کدام این کشورها روبنای کثیف اسلامی حاکم نیست.

منشور نویسان با این بند خواسته‌اند معترضان به توحش اسلامی را سوای از تعلق طبقاتی آنها، بدنبال خواسته‌های خود به صف کنند. اما بزرگترین مشکل این بند این است که به تعلق‌های طبقاتی سرپوش می‌گذارد و سعی می‌کند بر مبنای ستم مضاعف نیروها را حول خواسته‌های خود جمع کند. به عبارت بهتر تمامی زنان مورد ستم مضاعف قرار نمی‌گیرند، تمامی اقلیتهای جنسی مورد ستم مضاعف قرار نمی‌گیرند. از همه مهم‌تر قبل از اینکه ما زن باشیم، اقلیت جنسی باشیم، فروشنده نیروی کار هستیم.

^{۱۵} تجارت برده‌های جنسی در اروپا

^{۱۶} زنان کانادا

ریشه ستم بر زنان یا دیگر اقلیت‌های جنسی نظام طبقاتی و روابط تولیدی سرمایه داری است. تنها با از میان رفتن زمینه‌های مادی این ستم یعنی روابط تولیدی سرمایه داری و بردگی مزدی است که زمینه‌های سلطه اقتصادی این چنین ستمی نیز از بین خواهد رفت. ستم بر زنان و اقلیت‌های جنسی را تنها با تغییر دولت‌های بورژوازی، آن هم در سرمایه داری پیرامونی نمی توان از بین برد بلکه برای رهایی واقعی زنان و اقلیت‌های جنسی، نظام توحش سرمایه داری را باید به زیر کشید.

بررسی بند ۵:

"مذهب امر خصوصی افراد است و نباید در مقدرات و قوانین سیاسی و

اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت و حضور داشته باشد."

با توجه به روبنای ایدئولوژیک بورژوازی اسلامی خواست اینکه مذهب امر خصوصی افراد باشد و نباید در قوانین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت داشته باشد، از بورژوازی اسلامی تنها توهم آفرینی است. با توجه به زمینه‌های تاریخی بورژوازی ایران که همیشه از مذهب به عنوان ابزاری در راستای منافع امپریالیستی خود استفاده کرده است، حتی در صورت تغییر حاکمیت یعنی جایگزینی بورژوازی سکولار با بورژوازی اسلامی، در بهترین صورت می‌تواند ساختاری شبیه ترکیه قبل از اردوغان را داشته باشد.

همچون دیگر بندها باید زمینه مادی دخالت مذهب در زندگی انسان‌ها و نهادهای جامعه را از بین برد و این مسئله نیز تنها و تنها با به زیر کشیدن سرمایه داری امکان پذیر است. در سکولارترین کشور دنیا که منشا سکولاریزم مدرن در جهان است، یعنی کشور فرانسه که بر اساس قانون سال ۱۹۰۵ مذهب از دولت جدا است، با این وجود، روزهای «آدینه نیک»، «دوشنبه عید پاک»، «جشن

عروج»، «دوشنبه سفید»، «عروج مریم»، «روز همه قدیسین» و «کریسمس» روزهای تعطیل هستند. یعنی در قوانین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت دارند.

در همان کشور سکولار و در جریان آتش گرفتن کلیسای نوتردام، از آنجائیکه کلیسای نوتردام جزو املاک دولت فرانسه است و پوشش بیمه‌ای ندارد لذا خود دولت فرانسه می‌بایست هزینه بازسازی کلیسا را به عهده بگیرد.^{۱۷} در چنین زمینه‌ای بود که امانوئل مکرون یعنی دولت فرانسه قول بازسازی کلیسای نوتردام را داد. اما بورژوازی سکولار فرانسه با کمک یک میلیارد یورویی به کمک دولت آمد تا بخش اعظم هزینه بازسازی کلیسای مذهبی را بپردازد. جالب توجه این است که بی‌خانمان‌های فرانسه با پلاکاردهای «یک میلیارد دلار ظرف ۲۴ ساعت» علیه کمک میلیاردی بورژوازی سکولار به بازسازی کلیسای نوتردام اعتراض کردند، استدلال میکردند، در حالیکه آنها بی‌خانمان هستند و هیچ کمکی دریافت نمی‌کنند، چگونه کلیسای نوتردام یک میلیارد دلار دریافت میکند.^{۱۸}

^{۱۷} دویچه وله

^{۱۸} [یورونیوز](#)

ظاهراً خواست منشور نویسان سکولاریسمی شبیه ترکیه است که
کاریکاتوری از لائیسته فرانسه است تا بتوانند تعداد بیشتری از انسان‌های معترض
به روبنای ایدئولوژیک بورژوازی اسلامی را به دور خود جمع کنند، ولی این
عوامفریبی است. در ترکیه ارتش وظیفه دفاع از اصول لائیک را به عهده دارد و
کودتاهای اخیر را با نقض اصول لائیک توجیه کرده است.

بررسی بند ۶:

"تامین ایمنی کار، امنیت شغلی و افزایش فوری حقوق کارگران، معلمان، کارمندان و همه زحمتکشان شاغل و بازنشسته با حضور و دخالت و توافق نماینده‌های منتخب تشکل‌های مستقل و سراسری آنان."

بورژوازی ننگین اسلامی می‌تواند ادعا کند که حقوق کارگران، معلمان، کارمندان و همه زحمتکشان شاغل و بازنشسته را افزایش داده و مجدداً نیز افزایش خواهد داد، این ادعا درست است. منتهی در جامعه‌ای که تورم چندین برابر افزایش حقوق‌ها است، در دنیای واقعی به مفهوم این است که قدرت خرید کارگران سال به سال کمتر می‌شود و کارگران در یک جهنم واقعی و زمینی جان می‌کنند. بی‌مناسبت نیست که اکثریت طبقه کارگر و اقشار تحتانی جامعه زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

ایمنی کار در نظام توحش سرمایه‌داری توهمی بیش نیست. طبق گزارش خود نهادهای بورژوازی، در هر ۱۵ ثانیه یک کارگر، یک بردهٔ مزدی در گوشه‌ای از این کرهٔ خاکی سر بر خاک می‌افتد، هر روز ۳ هزار کارگر در محل‌های کار

قتل عام می شوند.^{۱۹} در هیچ جنگی روزانه چنین تعدادی قتل عام نمی شوند جز جنگ طبقاتی بین کار و سرمایه.

خودکشی کارگران به خاطر شرایط جهنمی زندگی شان مخصوص سرمایه پیرامونی نیست بلکه محصول سرمایه داری است. در متروپل سرمایه داری، در مهد تمدن بورژوازی، فرانسه، اضطراب کاری، رنج و مشقت ناشی از کار عاملی برای موجی از خودکشی ها بوده است. روزنامه گاردین طی گزارشی تحت عنوان "موجی از خودکشی کارکنان شرکت مخابرات فرانسه"^{۲۰} می نویسد که در ۱۸ ماه گذشته (تاریخ انتشار گزارش) در موجی از خودکشی کارکنان مخابرات که بیش از ۲۰ کارگر خودکشی کرده اند، نامه هائی بجا گذاشته اند که علت خودکشی شان اضطراب کار و فشار ناشی از کار بوده است.

منتهی میزان حوادث کار در سرمایه داری متروپل در قیاس با سرمایه داری پیرامونی کمتر است، این مسئله به بهای نیروی کار برمی گردد. نیروی کار در جامعه سرمایه داری کالا است و ارزش این کالا در جامعه سرمایه داری نیز همچون هر کالای دیگری از میزان کار اجتماعا لازم که برای بازتولید آن صرف می شود تعیین

^{۱۹} سازمان جهانی کار

^{۲۰} روزنامه گاردین

می‌شود. به عبارت بهتر ارزش نیروی کار در هر مقطع زمانی و یا مکانی (کشور مشخص) متفاوت خواهد بود. در کشورهای متروپل سرمایه‌داری قطعا بازتولید این کالا (نیروی کار) هزینه بیشتری بر می‌دارد و ارزش آن بالاست، لذا در حفظ آن اهمیت بیشتری قائل می‌شود. ولی در کشورهای پیرامونی سرمایه هزینه بازتولید آن پائین است، لذا مواظبت و نگهداری آن از اهمیت قابل توجهی برخوردار نیست. بیکاری بخشی از نظام توحش سرمایه‌داری است و امنیت شغلی در نظام سرمایه‌داری مفهومی ندارد. در هیچ زمانی در تاریخ سرمایه‌داری بیکاری صفر نبوده و نمیتواند باشد، حتی در پر رونق‌ترین زمان‌ها برای پائین نگه داشتن دستمزد سرمایه‌داری نیازمند آن است تا بخشی از نیروی کار بیکار باشد.

منتهی مهمترین عوامفریبی منشورنویسان، حصول این خواسته‌ها «با حضور و دخالت و توافق نماینده‌های منتخب تشکلهای مستقل و سراسری آنان» است. ما قبلا قید کردیم که مفهوم تشکل مستقل یعنی استقلال از سرمایه است نه استقلال از حاکمیت کنونی. تمام تلاش منشور نویسان این است که اتحادیه‌ها و سندیکاها را تشکل مستقل کارگری برای کارگران معرفی کنند و سپس هم تقاضای قانونی شدن همین تشکلهای را از حاکمیت بخواهند. با توجه به زمینه‌های تاریخی سرمایه پیرامونی ایران حتی در صورت پذیرفته شدن سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری از

طرف حاکمیت در بهترین حالت همین تشکل‌ها در حد اتحادیه‌های ترکیه خواهند بود که خود ید طولانی در سرکوب مبارزات کارگری دارند.

وقتی مبارزه طبقاتی زمانی در همان ترکیه اوج پیدا کرد، قبل از پلیس اتحادیه‌های کارگری به سرکوب مبارزات کارگری پرداختند. اواخر سال ۲۰۰۹ میلادی مبارزات کارگران تکل علیه سیاست اقتصادی کمپانی تکل شکل گرفت. اتحادیه‌های کارگری بخصوص «ترک ایش» و «تک گیدا ایش» سعی کردند مبارزات کارگران را کانالیزه کنند. کارگران وقتی فهمیدند اتحادیه‌ها هیچ کاری برایشان انجام نمی‌دهد، مبارزات مستقل خود را پیش بردند و سعی کردند اعتراضات خود را به دیگر بخش‌ها گسترش دهند. روزی که روسای اتحادیه «ترک ایش» جلسه داشتند، کارگران با شعارهای رادیکال علیه سران اتحادیه درهای مقر اتحادیه را شکستند تا به داخل اتحادیه راه یابند. کارگران فریاد می‌زدند، «اگر اتحادیه‌ها طرف ما هستند، چرا ۱۵۰۰۰ پلیس ضد شورش بین ما و آنها وجود دارد؟». پلیس ضد شورش سرمایه توانست «مصطفی کوملو» رئیس اتحادیه را از حملات کارگران محافظت کند. یکی از کارگران تکل از دیاربکر در مصاحبه ای این چنین گفت:

"ما در برابر هر گونه تصمیمی از طرف اتحادیه که بخواهد پایان یا عقب نشینی مبارزه را اعلام کند سرخم نخواهیم کرد. و اگر بدون داشتن دستاورد و پیروزی مانند سال گذشته، تصمیمی مبنی بر پایان مبارزه گرفته شود، ما در حال فکر کردن تصمیمی هستیم تا ساختمان «ترک ایش» را تخلیه کرده و به آتش بکشیم."^{۲۱}

در برآمد مبارزه طبقاتی، اتحادیه‌های کارگری اولین سنگرهایی هستند که پرولتاریا مجبور به تسخیر آنها خواهد شد تا بتواند مبارزه را در راستای حاکمیت طبقاتی خود سوق دهد. منشور نویسان فقط خاک در چشمان طبقه کارگر می‌پاشند. برخلاف راه حل‌های بورژوایی منشورنویسان، تنها از طریق مبارزه طبقاتی است می‌توان، در عین حال که برای بالا بردن استاندارد زندگی، امنیت شغلی و ایمنی کار مبارزه کرد، همزمان سرمایه را نیز به چالش کشید. از آنجائیکه در مبارزه طبقاتی، مبارزه کارگران سرمایه‌داری را هدف قرار می‌دهد، لذا در تداوم خود میتواند سرمایه‌داری را به زیر به کشد و برای همیشه به معضل امنیت شغلی، ایمنی کار و استاندارد زندگی پایان دهد.

^{۲۱} همبستگی با مقاومت کارگران تکل علیه دولت و اتحادیه‌ها!

بررسی بند ۷:

"امحاقوانین و هر گونه نگرش مبتنی بر تبعیض و ستم ملی و مذهبی و ایجاد زیر ساخت‌های مناسب حمایتی و توزیع عادلانه و برابر امکانات دولتی برای رشد فرهنگ و هنر در همه مناطق کشور و فراهم کردن تسهیلات لازم و برابر برای یادگیری و آموزش همه زبان‌های رایج در جامعه."

تبعیض مذهبی و ستم ملی یک واقعیت انکار ناپذیر در جامعه سرمایه داری است که در بورژوازی ننگین اسلامی شکل عریان و وحشتناک به خود گرفته است. با توجه به ویژگی ساختاری بورژوازی پیرامونی امکان از بین رفتن تبعیض مذهبی و ستم ملی در درون چهارچوب سرمایه‌داری وجود ندارد بلکه تنها با از بین رفتن زمینه‌های مادی آنها یعنی نظام سرمایه‌داری است که تبعیض مذهبی و ستم ملی بی مفهوم می‌شود. برخلاف منشور نویسان رزا لوکزامبورگ بیش از صد سال قبل به این واقعیت اشاره میکند:

"سوسیالیسم اترناسیونالیستی حق استقلال و برابری برای ملت‌های آزاد را به رسمیت می‌شناسد، اما فقط نیروهای سوسیالیستی می‌توانند چنین ملت‌هایی

را ایجاد کنند، و استقلال مردم تنها از طریق سوسیالیسم می تواند عملی شود. تا زمانی که یک دولت سرمایه داری است و اجازه می دهد تمام زندگی درونی و بیرونی اش توسط سیاست جهانی امپریالیستی تعیین شود، نه در زمان جنگ یا صلح، هیچ یک از فعالیتهایش کمترین رابطه ای با حق تعیین سرنوشت ملی نخواهد داشت.^{۲۲}

اما واقعیت انکار ناپذیر دیگر این است که تقریباً در درون هر «ملت سرکوب شده» یک «اقلیت سرکوب شده کوچکتری» وجود دارد در درون ترکها، کردها و ارمنه، در درون لرها کردها و در درون کردها، ترکها و اورامی ها و این لیست را میتوان طولانی کرد و فقط مختص جغرافیای ایران نیست و در سراسر این کره خاکی با این مسئله روبرو هستیم:

"تقریباً در درون هر «ملت سرکوب شده»، «اقلیت سرکوب شده کوچکتری» وجود دارد که بدنبال رسیدن به استقلال است، آلمانی ها و اسلوها در سر زمین چک، لیتوانی ها و روتنیرها در لهستان و غیره ..."^{۲۳}

^{۲۲} بحران سوسیال دموکراسی - روزا لوکزامبورگ - فصل هفتم

^{۲۳} در رابطه با مسئله ملی - روزا لوکزامبورگ

همین جدل را بیش از صد سال قبل رزا لوکزامبورگ میکرد که اقلیت سرکوب شده کوچکتر چگونه میخواهد در درون ملت سرکوب استقلال پیدا کند؟

نژادپرستی و تفرقه افکنی نژادی رابطه معکوس با سطح مبارزه طبقاتی دارد. به عبارت بهتر هر چقدر سطح مبارزه طبقاتی در جامعه پائین باشد، امکان نفوذ ایدئولوژی بورژوایی بالا میرود، اما برعکس رشد مبارزات کارگری، همبستگی طبقاتی را تقویت می کند و راسیسم را بی مفهوم می کند. با رشد مبارزات کارگری، کارگر، کارگر غیر قومی و یا کارگر خارجی تبار را نه رقیب خود بلکه خواهر و برادر طبقاتی خود قلمداد خواهد کرد. در جریان اعتراضات کارگری هفت تپه، عوامل کارفرما تلاش کرده بودند به اختلافات قومی دامن بزنند و به یکی از کارگران توهین کرده بودند. جواب کارگران چنین بود:

"برادران و خواهران گرامی لازم می دانم یک نکته بسیار مهم را یادآور شوم، یکی از مهمترین اهداف مبارزات جنبش کارگری، مبارزه با امر زشت و غیر اخلاقی نژاد پرستی و تفرقه افکنی نژادی است، تفرقه افکنی نژادی

یکی از حربه‌های قدیمی نظام سرمایه‌داری در بین طبقه‌ی کارگر است و ریشه‌ی تاریخی دارد تا از این طریق در صفوف متحد و بهم چسبیده کارگران شکاف عمیق ایجاد کرده و کارگران را از هدف اصلی دور و آنها را مشغول جنگ داخلی طبقه‌ی خود کند... برادران و خواهران عزیز اجازه ندهیم این افراد جاهل و معلوم الحال به اتحاد و برادری مان خدشه وارد کنند ما همه کارگر و برادریم، همه یکی هستیم، ... اگر به خانواده و شرافت حتی یک کارگر توهینی بشود به تمام طبقه کارگری اهانت شده و ما در مقابل آن خواهیم ایستاد.^{۲۴}

ظاهراً منشور نویسنان به مفهوم جملائی که به نگارش در آورده‌اند، آگاه نبودند و صرفاً به عنوان پروپاگاندا و تبلیغ از کلمات «توزیع عادلانه» و «برابر» استفاده کرده‌اند تا منشور برای کارگران مناطق محروم بیشتر جذاب و قابل قبول قرار گیرد. بر خلاف عوامفریبی منشور نویسان، بدنبال یک انقلاب اجتماعی «توزیع عادلانه و برابر» باید به «توزیع ناعادلانه و نابرابر» تبدیل شود تا انقلاب اجتماعی بتواند وظایف خود را پیش ببرد. به عبارت بهتر، به بدنبال انقلاب

^{۲۴} همبستگی طبقاتی کارگران در جریان مبارزات هفت تپه

اجتماعی، امکانات و تسهیلات نه عادلانه و نه برابر، بلکه باید غیر عادلانه و نابرابر امکانات و تسهیلات بیشتری به مناطق محروم تعلق گیرد تا مناطق محروم بتوانند رشد فرهنگ، هنر، تکنیک، صنعتی، اجتماعی و ... خود را به سطح مناطق پیشرفته برسانند. جهانی بودن انقلاب اجتماعی بخشی از ضرورت خود را از این مسئله کسب می کند، چرا که بدنبال انقلاب جهانی مسئولیت بیشتری بر عهده پرولتاریای متروپل در بازسازی سرمایه داری پیرامونی قرار دارد.

بررسی بند ۸:

"بر چیده شدن ارگان‌های سرکوب، محدود کردن اختیارات دولت و دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره امور کشور از طریق شوراهای محلی و سراسری. عزل هر مقام دولتی و غیردولتی توسط انتخاب کنندگان در هر زمانی باید جزو حقوق بنیادین انتخاب کنندگان باشد."

این بند نوعی جمیع اضداد است. بخش زیادی از کسانی که این منشور را امضا کرده‌اند خود را منتسب به کارگران می‌دانند ولی از بکار بردن کارگران یا طبقه کارگر ابا دارند و به جایش از واژه مردم استفاده می‌کنند. مردم یک کلمه فراطبقاتی است. واژه مردم بسته به گرایش‌ات متفاوت بورژوایی، اشکال یا فرم متفاوت به خود می‌گیرد. همین مردم برای جناح مذهبی بورژوای مفهوم «امت» را پیدا می‌کند، برای عده‌ای مفهوم «خلق» را پیدا می‌کند و برای جناح کلام رادیکال چپ سرمایه مفهوم «توده‌ها» را پیدا می‌کند.

این بند تنها بندی از منشور است که در آن به شکل ابهام آمیز و گنگ کلمه «شورا» البته به شکل «دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره امور کشور از

طریق شوراهای محلی و سراسری» نام برده شده است. شوراهای **مردمی** منشور نویسان بسیار شبیه شوراهای شهرداری‌ها (کمون‌ها) در کشورهای اروپایی (اسکاندیناوی) است که تا حدودی می‌توانند در اداره شهرها دخیل باشند. شکل کاریکاتور همین شوراهای مردمی اروپایی را بورژوازی اسلامی نیز تحت عنوان «شورای شهر» اعمال کرده است که وظیفه شورای شهر انتخاب شهردار، تصویب بودجه و نظارت بر عملکرد شهرداری است.

در بندهای قبلی نیز اشاره شد خطرناکترین بخش این بند، توهم‌پراکنی در رابطه با ماهیت دولت بورژوایی است که گویا «مردم» می‌توانند اختیارات دولت بورژوایی را محدود کنند. دولت ارگان سیادت طبقاتی است. دموکراتیک‌ترین دولت بورژوایی نیز بیانگر دیکتاتوری سرمایه است.

عزل هر مقام دولتی و غیردولتی و یا «برچیده شدن ارگان‌های سرکوب» از طریق شوراهای مردمی امکان‌پذیر نیست بلکه تنها از طریق شوراهای کارگران امکان‌پذیر است. در دموکراتیک‌ترین دولت بورژوایی نیز «مردم» قادر به انجام چنین کاری نبوده و نخواهند بود و اصولاً «مردم» چنین قدرتی ندارند، در تاریخ نیز نمی‌توان چنین موردی را پیدا کرد.

یک تفاوت ماهوی بین شوراهای مردمی و شوراهای کارگری وجود دارد. شوراهای کارگری عالی ترین شکل تشکل کارگری هستند به عبارت دیگر تفاوت کیفی بین شوراهای کارگری با کمیته کارخانه، کمیته اعتصاب، مجامع عمومی و غیره دارد، زیرا شوراهای کارگری حرکتی به سوی یک مبارزه متحد، سیاسی و **تهاجمی طبقه کارگر** را بیان می کنند. در شرایط تاریخی خاصی یعنی حالتی که جامعه حالت قدرت دوگانه دارد شوراهای کارگری شکل می گیرند تا کنترل کارخانه ها و محلات را از پائین بدست بگیرند و خودشان را بعنوان **آلترناتیو قدرت سرمایه داری** معرفی کنند. کارگران همچنین ارگانهای دفاع از شوراهای خود را نیز تشکیل می دهند. شوراهای کارگری نطفه های اولیه دیکتاتوری پرولتاریا هستند.

بررسی بند ۹:

"مصادره اموال همه اشخاص حقیقی و حقوقی و نهادهای دولتی و شبه دولتی و خصوصی که با غارت مستقیم و یا رانت حکومتی، اموال و ثروت‌های اجتماعی مردم ایران را به یغما برده‌اند. ثروت حاصل از این مصادره‌ها، باید به فوریت صرف مدرن سازی و بازسازی آموزش و پرورش، صندوق‌های بازنشتگی، محیط زیست و نیازهای مناطق و اقشاری از مردم ایران شود که در دو حکومت جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی، محروم و از امکانات کم‌تری برخوردار بوده‌اند."

در هیچ جای منشور مخالفتی با سرمایه و سرمایه‌داری نشده و نمی‌توانسته هم بشود، مالکیت چه به شکل مالکیت خصوصی یا به شکل مالکیت دولتی بر منشور نویسان مقدس است، لذا منشور نویسان مشکلی با بردگی مزدی، استثمار کارگران و... ندارند بلکه مخالف «غارت مستقیم و یا رانت حکومتی» هستند و میخواهند ثروت حاصله از این «غارت مستقیم و یا رانت حکومتی» مصادره شده و صرف مدرن سازی جامعه، بازسازی آموزش و پرورش، صندوق‌های بازنشتگی، محیط زیست و غیره بشود.

آرمان شهر منشور نویسان، سرمایه‌داری غربی است که در آنجا «غارت مستقیم» و یا «رانت حکومتی» خلاف قانون است و نوعی شفافیت با توجه به چهارچوب نظام سرمایه‌داری بر نهادهای سرمایه حاکم است. غارت مستقیم در سرمایه‌داری غربی جرم است ولی ثروت ایلان ماسک تنها در یک روز ۷ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار افزایش پیدا کرد و در یک سال ۱۰۰ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار بر ثروت ایلان ماسک افزوده شد.^{۲۵} البته آقای ماسک مخالف سرسخت «غارت مستقیم» است، «شرافتمندانه» و از طریق «استثمار مستقیم» و قانونی سرمایه خود را انباشت کرده است. اینکه کارگران سیاه پوست چگونه مورد تبعیض قرار می‌گیرند^{۲۶} یا کارگران بخاطر فعالیت کارگری همچون بورژوازی اسلامی از کار اخراج می‌شوند، کوچکترین لکه‌ای در شرافت آقای ایلان ماسک ایجاد نمی‌کند و ربطی هم به منشور نویسان ندارد.

مضحک‌تر از همه مصادره اموال است. کدام مرجع باید تصمیم بگیرد که این اموال از طریق «غارت مستقیم» یا «استثمار مستقیم» کسب شده‌اند. چون اولی باید مصادره شود و نه دومی، اولی خلاف قانون است و دومی کاملاً قانونی.

^{۲۵} دویچه وله

^{۲۶} تسلا با شکایت جدیدی مبنی بر نژادپرستی علیه کارگران سیاهپوست مواجه شد

کاریکاتوری از مصادره پیشنهادی منشور نویسان در جریان تغییر حاکمیت در سال ۱۳۵۷ انجام گرفت، بدون اینکه کوچکترین تغییری در استثمار کارگران بوجود آید و یا اینکه آن مصادره‌ها کوچکترین بهبودی در سطح زندگی کارگران بوجود آورند.

منشور نویسان با فصاحت و بلاغت پوپولیستی سعی کرده‌اند نیروی بیشتری را به دور خود جمع کنند. بر خلاف منشور نویسان طبقه کارگر باید منشا و منبع بردگی مزدی و استثمار کارگران یعنی سرمایه‌داری را هدف مبارزه طبقاتی قرار دهد تا هم به دفاع از سطح معیشت خود برخیزد و هم به بردگی مزدی و استثمار خود پایان دهد و در جریان به زیر کشیدن سرمایه‌داری این اموال را نه مصادره بلکه اجتماعی کند.

بررسی بند ۱۰:

"پایان دادن به تخریب‌های زیست محیطی، اجرای سیاست‌های بنیادین برای احیای زیرساخت‌های زیست محیطی که در طول یکصد سال گذشته تخریب شده‌اند و مشاع و عمومی کردن آن بخش‌هایی از طبیعت (همچون مراتع، سواحل، جنگل‌ها و کوهپایه‌ها) که در قالب خصوصی سازی حق عمومی مردم نسبت به آن‌ها سلب شده است."

در نظام‌های طبقاتی به طور کلی و در نظام سرمایه داری بطور اخص رابطه دیالکتیک تولید و بارونه می شود. لذا در جامعه سرمایه داری تولید ارزش‌های مصرفی که در راستای نیازهای قدیمی و ایجاد نیازهای جدید بر شالوده طبیعی می باشد، نه به عنوان هدف تولید بلکه ارزش مبادله به تنها هدف تولید تبدیل می شود. اگر بخواهیم فرق بین ارزش مصرف و ارزش مبادله را به زبان بیاوریم، این است که جستجو و حرص و آزار ارزش مبادله به بر طرف کردن هیچ نیازمندی از لحاظ طبیعی یا اجتماعی منتهی نشده است، بلکه بیشتر در راستای کسب حداکثر سود بوده است. به این ترتیب سود به عنوان هدف نهایی تولید پدیدار شده و به استفاده

غیر منطقی از منابع طبیعی منتهی شده است که نتیجه آن نابودی و تخریب محیط زیست در سراسر این کره خاکی بوده است.

بر خلاف منشور نویسان، تخریب زیست محیطی نه محصول بد مدیریتی بورژوازی پیرامونی و در مورد مشخص بورژوازی ننگین اسلامی بلکه محصول توحش نظام سرمایه داری و بخشی جدائی ناپذیر از متابولیسم نظام سرمایه داری است. نظامی که در آن، هدف تولید نه رفع نیازهای بشری بلکه کسب حداکثر سود به هر قیمتی است. لذا تنها مسئول دانستن بورژوازی کثیف اسلامی بعنوان مسبب اصلی تخریب های زیست محیطی، عملاً در امان نگه داشتن سرمایه داری از مبارزه ضد سرمایه داری است. این آرزوی دیرینه بورژوازی پیرامونی بوده است که سطح استانداردهای کشورشان تا سطح استانداردهای سرمایه داری پیشرفته ارتقاء یابد. این خواست ها را خواست های کارگری قلمداد کردن، خاک پاشیدن در چشمان طبقه کارگر است، مسموم کردن کارگران با سم خطرناک دموکراسی بورژوایی است. این یک واقعیت است که تمام عملکرد و هدف سرمایه داری در راستای سوددهی است، اما تمامی گرایشات سرمایه نگاه یکسانی به محیط زیست ندارند.

گرایش دوراندیش سرمایه، منافع درازمدت خود را مد نظر دارد ولی سرمایه کوتاه‌اندیش منافع کوتاه مدت خود را مد نظر قرار دارد. به گزارش خود نهادهای بورژوازی که شاخص جهانی عملکرد محیط زیست را بررسی می‌کنند، عملکرد ۵۸ کشور جهان در حوزه محیط زیست را بررسی کرده‌اند و در سال ۲۰۱۹ از نظر شاخص جهانی محیط زیست، آمریکا برای دومین بار به ته جدول رفته و از ایران و عربستان سعودی نیز عقب‌تر است.^{۲۷} جدول زیر شاخص جهانی محیط زیست تعدادی از کشورها را نشان می‌دهد.

شاخصی	مصرف انرژی	انرژی تجدیدپذیر	انتشار دی‌اکسید کربن	سال قبل			
				۴	۴	سوند	
				۷	۵	بریتانیا	
				۵	۶	دانمارک	
				۲۲	۱۶	اتحادیه اروپا	
				۲۳	۱۹	آلمان	
				۲۱	۲۵	برزیل	
				۳۲	۳۲	مکزیک	
				۳۰	۳۳	چین	
				۲۸	۳۴	یونان	
				۳۶	۳۷	آفریقای جنوبی	
				۴۸	۴۲	ترکیه	
				۵۰	۴۸	نیپال	
				۵۲	۵۲	روسیه	
				۶۰	۶۰	عربستان سعودی	
				۶۱	۶۱	ایالات متحده	

بسیار پایین پایین متوسط بالا

^{۲۷} شاخص جهانی عملکرد محیط زیست

منشورنویسان خواستار «مشاع و عمومی کردن آن بخش‌هایی از طبیعت (همچون مراتع، سواحل، جنگل‌ها و کوهپایه‌ها) که در قالب خصوصی سازی حق عمومی مردم نسبت به آن‌ها سلب شده است» شده‌اند. به عبارت بهتر منشور نویسندگان خواهان ملی شدن آن بخش از منابع طبیعی هستند که در قالب خصوصی سازی حق مردم از آنها سلب شده است. «حق» یک حقوق بورژوازی است که ما وارد مباحث آن نمی‌شویم، فقط در اینجا اشاره می‌کنیم که منشورنویسان می‌خواهند این حقوق سلب شده بورژوازی را مجدداً به مردم برگردانند. در بهترین حالت منشورنویسان می‌خواهند بخش‌هایی از طبیعت که در قالب خصوصی سازی از مردم سلب شده‌اند، ملی شوند، به عبارت بهتر به مالکیت دولت درآیند. ملی شدن با اجتماعی شدن (سوسیالیزه شدن) یکی نیست. در ملی شدن دولت مایملک منابع و در این مورد مشخص منابع طبیعی است، اما در اجتماعی شدن، این منابع در اختیار جامعه است نه دولت. هر چقدر بخش‌هایی از جامعه اجتماعی بشوند به همان نسبت حجم دولت کوچک‌تر می‌شود. وقتی که کل جامعه اجتماعی شد، آن‌موقع دولت مفهوم خود را از دست می‌دهد و جامعه وارد سوسیالیسم می‌شود.

بررسی بند ۱۱:

"ممنوعیت کار کودکان و تامین زندگی و آموزش آنان جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده. ایجاد رفاه همگانی از طریق بیمه بیکاری و تامین اجتماعی قدرتمند برای همه افراد دارای سن قانونی آماده به کار و یا فاقد توانایی کار. رایگان سازی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان برای همه مردم."

منشورنویسان ظاهراً در این بند خواسته‌اند با توجه به حجم عظیم کودکان کار و کودکان خیابانی در ایران، خواسته‌هایشان بیشتر مقبول فضای سیاسی قرار بگیرد. ولی ممنوعیت کار کودکان بدون در نظر گرفتن ممنوعیت سنی، نه تنها امکان پذیر نیست بلکه یک آرزوی پوچ و زاهدانه است. در سرمایه داری متروپل^{۲۸}، کودکان از سن ۱۳ سالگی می‌توانند روزانه چند ساعت کار کنند، مشروط بر اینکه کارشان سبک باشد و سرپرست او تأیید کرده باشد. از سن ۱۶ سالگی می‌توانند تا ۴۰ ساعت در هفته کار کنند ولی کار شبانه قدغن است. اگر توحش سرمایه‌داری را کنار بگذاریم، در سوسیالیسم اتفاقاً ترکیب کار با آموزش

^{۲۸} شاید در برخی کشورها، قوانین کمی متفاوت باشد ولی این تفاوت‌ها بسیار جزئی خواهند بود.

از سن ۱۵ سالگی می‌تواند به رشد شخص و جامعه کمک کند. مارکس در این باره، در نقد پیش‌نویس برنامه حزب اتحادیه کارگران آلمان چنین می‌نویسد:

"منع عمومی کار کودکان با وجود صنایع بزرگ ناسازگار است و طرح چنین خواستی عملاً آرزوئی پوچ و زاهدانه بیش نیست، چنین خواستی حتی در صورت تحقق، خواستی ارتجاعی است، زیرا اگر قوانین دقیقی دربارهٔ محدودیت ساعات کار گروه‌های مختلف سنی همراه با اقدامات ایمنی دیگر وجود داشته باشد، ترکیب کار تولیدی با آموزش می‌تواند به یکی از کارآمدترین ابزار تغییر جامعهٔ کنونی بدل گردد.^{۲۹}"

به مسئله رفاه همگانی برگردیم. با شروع رونق اقتصادی که به دنبال بازسازی حاصل از خرابی‌های جنگ جهانی دوم در اروپای غربی شکل گرفت و همچنین در رقابت با شوروی و برای مقابله با مبارزه طبقاتی، دولت‌های رفاه در اروپای غربی شکل گرفتند که نوعی تامین اجتماعی را برای شهروندان ارائه می‌داد. از یک سو سقوط بلوک شرق و از سوی دیگر بحران سرمایه‌داری باعث شد

^{۲۹} نقد بر نامه گوتا، صفحه ۴۴

تا زمینه مادی دولت‌های رفاه از بین برود و به دنبال آن و با شروع دهه ۹۰ میلادی دولت‌های رفاه یکی بعد از دیگری اوراق شدند.

با توجه به سرمایه‌داری پیرامونی در بحران، نه تنها بورژوازی اسلامی قادر نیست رفاه همگانی از طریق بیمه بیکاری و تامین اجتماعی را تامین کند بلکه با تغییر حاکمیت، رژیم جدید نیز قادر به تامین رفاه همگانی نخواهد شد. منشورنویسان درست همانند کاندیداها در جریان کمپین انتخاباتی، تنها وعده انتخاباتی داده‌اند، همانطور که رئیسی وعده ساخت یک میلیون مسکن در سال را در جریان کمپین انتخاباتی داده بود. رفاه همگانی در کشورهای نفت خیز حاشیه خلیج به خاطر گسیل ارزش اضافه طبقه کارگر دیگر کشورها به این کشورها ممکن شده بود که آن هم در حال فروپاشی است.

منشورنویسان برای جذب افکار عمومی سعی کرده‌اند یک کاریکاتوری از رفاه اجتماعی اروپای غربی را در سرمایه پیرامونی در حال بحران و با اقتصاد جنگی ارائه دهند. چنین رفاه همگانی حتی با «انقلاب سیاسی» در سرمایه‌داری پیرامونی چون ایران حاصل نخواهد شد، بهتر شدن سطح استاندارد زندگی طبقه کارگر و مردم در حالت کلی و یا ارائه رفاه به شهروندان جامعه تنها بدنبال انقلاب اجتماعی و به زیر کشیدن سرمایه‌داری امکانپذیر است.

رایگان سازی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان برای همه مردم یعنی پرداخت هزینه آموزش و پرورش و بهداشت و درمان از ارزش اضافی کارگران با توجه به ساختار سرمایه پیرامونی در حال بحران امکان پذیر نیست و تنها یک وعده تو خالی است. آموزش و پرورش و بهداشت و درمان واقعاً رایگان تنها در شرایطی که طبقه کارگر بدنبال انقلاب اجتماعی قدرت سیاسی را در دست دارد قابل تحقق است.

بررسی بند ۱۲:

"عادی سازی روابط خارجی در بالاترین سطوح با همه کشورهای جهان بر مبنای روابطی عادلانه و احترام متقابل، ممنوعیت دستیابی به سلاح اتمی و تلاش برای صلح جهانی."

منشور نویسان با خواست «عادی سازی روابط خارجی در بالاترین سطوح با همه کشورهای جهان بر مبنای روابطی عادلانه و احترام متقابل» تنها خواسته‌های ضد رژیم خود را با توهّم آفرینی به دولت بورژوازی دموکراتیک بیان کرده‌اند. در اینجا عوامفریبی می‌کنند و خاک در چشمان طبقه کارگر می‌پاشند که گویا این گانگسترهای بورژوازی اسلامی هستند که «روابط عادلانه» و «احترام متقابل» را رعایت نمی‌کنند و به تبع آن روابط ایران با دیگر کشورها متشنج می‌شود، و گرنه کشورهای دموکراتیک خواستار «روابط عادلانه» با «احترام متقابل» هستند.

روایتی که بورژوازی غربی آن را بیان میکند و اپوزسیون راست و چپ سرمایه در رابطه با آن توهّم پراکنی می‌کنند. جان کلام این روایت، رویای ادغام بورژوازی اسلامی در کشورهای دموکراتیک، کشورهایی که قبلاً بلوک غرب سابق را تشکیل می‌دادند.

اما واقعیت این است که بورژوازی اسلامی بعنوان یک قدرت امپریالیستی^{۳۰}، ادعای قدرت منطقه‌ای دارد و به تبع آن به دنبال منافع امپریالیستی خود در سوریه، عراق، لبنان، یمن و... است و حاضر نیست از منافع خود کوتاه بیاید. همانطوریکه رژیم شاهنشاهی ادعای قدرت منطقه‌ای داشت. با توجه به زمینه‌های تاریخی، هر گونه تغییر حاکمیت مانع این ادعای قدرت منطقه‌ای نخواهد شد، تنها وقوع انقلاب اجتماعی است که این خواسته را حذف خواهد کرد.

آیا روابط آمریکا، بریتانیا، فرانسه و... با دیگر کشورها بر مبنای «روابطی عادلانه» و «احترام متقابل» است؟ آیا بودجه جنگی (نظامی) نظامی دولت آمریکا یعنی بودجه جنگی (نظامی) ۷۳۸ میلیارد دلاری آمریکا برای برقراری «روابطی عادلانه» و «احترام متقابل» است؟ منشورنویسان شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» را با ادبیات رادیکال نوشته‌اند، تا به نوعی ناسیونالیسم متهم نشوند. همانطوریکه در بالا مطرح شد، خواست منشورنویسان نوعی ناسیونالیسم پرو غربی است که خواهان ادغام بهتر ایران در سرمایه‌داری غربی است.

^{۳۰} در عصر انحطاط سرمایه‌داری تمامی دولت‌ها صرفنظر از بزرگی یا کوچکی یا میزان اقتصاد آنها دولت‌های امپریالیستی هستند. هر دولت امپریالیستی در ایران بر سر کار باشد، جاه طلبی‌های امپریالیستی خود را به عنوان قدرت منطقه‌ای مطرح خواهد کرد. ما این مسئله را در جزوه‌ای تحت عنوان «تنش‌های امپریالیستی بین ایران و گانگسترهای دمکرات، موضع و وظایف انترناسیونالیستی» به زبانهای فارسی و انگلیسی بررسی کرده‌ایم و جزوه را میتوان از سایت صدای انترناسیونالیستی داونلود کرد.

حقیقت انکار ناپذیر این است که تنش‌های اتمی یا بحران هسته‌ای در واقع اسم رمزی است برای تنش‌های امپریالیستی بین ایران و دموکرات‌های گانگستر. منشورنویسان «ممنوعیت دستیابی به سلاح اتمی» را از منظر مقبولیت در درگاه بورژوازی جهانی اعلام کرده‌اند، و گرنه بدنبال انقلاب اجتماعی قدرت پرولتری چرا باید بدنبال سلاح اتمی باشد؟ تنش‌های امپریالیستی بین ایران و کشورهای غربی ظاهراً شکل بحران هسته‌ای بخود گرفته است و به یکی از مشکلات عمده بین ایران و دموکرات‌های گانگستر تبدیل شده که در این تنش، تلاش ایران برای دست یابی به فناوری هسته‌ای، مشکل اصلی است.

ایران با وجود تنبیهات گانگسترهای دموکرات همچنان بر بلند پروازی‌های خود در راستای قدرت منطقه‌ای پای می فشارد. ما قبلاً هم تاکید کرده‌ایم پرهیز از تنبیهات جدی پاکستان که اقدام به تولید سلاح هسته‌ای کرده است و دوری از به انزوا کشاندن آن از سوی غربی‌ها و در مقابل رابطه نزدیک غرب با پاکستان تنها با این ارزیابی امکان پذیر است که پاکستان ادعای قدرت منطقه‌ای همچون ایران، ترکیه و عربستان را ندارد.

توافق برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) که در سال ۱۳۹۴ بین ایران از یک سو و از سوی دیگر چین، فرانسه، روسیه، بریتانیا، آلمان و آمریکا بسته شد به

مفهوم این بود که بورژوازی جهانی ایران را به عنوان قدرت منطقه‌ای به رسمیت می‌شناسد. البته برسمیت شناختن چنین نقشی برای ایران و همزمان تأیید و پشتیبانی از حمله ائتلاف برهبری عربستان به یمن، در واقع برسمیت شناختن چنین نقشی برای عربستان سعودی نیز بود.

در تاریخ ۸ ماه مه ۲۰۱۸ ترامپ با ژست صلح طلبانه اعلام کرد آمریکا از برنامه جامع اقدام مشترک «برجام» خارج می‌شود تا ایران نتواند به سلاح هسته‌ای دست یابد و صلح و امنیت را به خطر بیندازد. اگر از لفاظی‌های ترامپ بگذریم، پاره کردن توافقنامه برجام از سوی آمریکا ربطی به ایران اتمی ندارد بلکه از یک سو بیانگر آن است که آمریکا به همراه همپیمانان‌اش در منطقه، دیگر نقش قدرت منطقه‌ای را برای ایران قائل نبودند و از سوی دیگر بیانگر تأکید آمریکا بر هژمونی خود، بر رقبای خود چین، روسیه و اتحادیه اروپا بود.

مادام که نظام توحش سرمایه‌داری تداوم دارد، خطر سلاح‌های اتمی تهدیدی برای بشریت است. بیش از ۹۰ درصد سلاح‌های اتمی جهان در اختیار روسیه و آمریکا است، منشورنویسان در این رابطه سکوت مطلق کرده‌اند.

مضحک‌ترین بخش این بند «تلاش برای صلح جهانی» است که در رابطه با ماهیت سرمایه‌داری توهم پراکنی می‌کند و خاک در چشمان طبقه کارگر می‌پاشد.

برخلاف عوامفریب مشورنویسان جنگ نه محصول سیاست خشن یک دولت غیر متعارف بلکه از نیاز ذاتی سرمایه سرچشمه می گیرد و اجتناب از جنگ در عصر امپریالیسم امکان پذیر نیست و سالی نبوده که در جایی از این کره خاکی جنگی نبوده باشد.

کارناوال های صلح و کمپین های ضد جنگ در کشورهای غربی و اروپایی بخشی از پروپاگاندا ی جنگی ناتو در راستای اهداف امپریالیستی ناتو است. از درون صلح سرمایه داری تنها شعله های جنگ می تواند زبانه بکشد. تنها طبقه کارگر از طریق مبارزه طبقاتی و با به چالش کشیدن سرمایه داری می تواند صلح واقعی را برای بشریت ارائه دهد.

تحقق مطالبات حداقلی

"از نظر ما مطالبات حداقلی فوق با توجه به وجود ثروت‌های زیر زمینی بالقوه و بالفعل در کشور و وجود مردمی آگاه و توانمند و نسلی از جوانان و نوجوانانی که دارای انگیزه فراوان برای برخورداری از یک زندگی شاد و آزاد و مرفه هستند، به فوریت قابل تحقق و اجراست."

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که ایران به لحاظ منابع طبیعی و ثروت‌های زیرزمینی یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان است و رتبه پنجم جهانی را احراز کرده است.^{۳۱} در مقابل ژاپن سومین قدرت اقتصادی جهان یکی از فقیرترین کشورها به لحاظ منابع طبیعی و ثروت‌های زیرزمینی است، ژاپن تمامی مواد اولیه خود را از خارج وارد میکند.^{۳۲} افغانستان به لحاظ منابع طبیعی و ثروت‌های زیر زمینی خیلی غنی‌تر از ژاپن هست. منشور نویسان رویای صنعتی شدن و رفاه نسبی اروپای غربی را مد نظر دارند، این مسئله نیز با تغییر حاکمیت‌ها امکان‌پذیر نیست.

^{۳۱} ۱۰ کشور با بیشترین منابع طبیعی

^{۳۲} کشورهایی که بدون منابع طبیعی توسعه یافته اند

عراق نهمین کشور به لحاظ منابع طبیعی و ثروت های زیرزمینی است^{۳۳} و دیکتاتور آن توسط گانگسترهای غربی سرنگون شد، آیا تغییری در شرایط زندگی طبقه کارگر و مردم عراق حاصل شده است؟

اگر چه منابع طبیعی و ثروت های زیرزمینی مهم هستند ولی این طبقه کارگر است که «ثروت‌ها» و نعمات مادی را در جامعه مدرن تولید می‌کند، چیزی که از نظر منشور نویسان غایب است و این از قلم انداختن آگاهانه بوده است. این استثمار و حشیانه طبقه کارگر را این است که یک کشور فقیرتر از افغانستان به لحاظ منابع طبیعی و ثروتهای زیرزمینی را به سومین قدرت اقتصادی جهان تبدیل کرده است، اگر چه خودشان با حاصل دسترنج خود بیگانه هستند. به لحاظ علمی و مارکسیستی شدت استثمار پرولتاریای سرمایه‌داری متروپل چندین برابر سرمایه‌داری پیرامونی است.

همین مطالبات حداقلی که شکل پیرامونی برنامه حداقل سوسیال دموکراسی است با توجه به ساختار سرمایه پیرامونی در چهارچوب سرمایه پیرامونی قابل تحقق و اجرا نیست. تحقق گشایش در زندگی نه تنها طبقه کارگر بلکه اقشار تحتانی جامعه تنها و تنها در گرو به زیر کشیدن سرمایه‌داری است.

^{۳۳} ۱۰ کشور با بیشترین منابع طبیعی

آینده متعلق به مبارزه طبقاتی است

ما قبلاً مشاهده کردیم که مخاطبان منشور نویسان مردم هستند، نه طبقه کارگر لذا در همه جای منشور قداست بردگی مزدی محترم شمرده شده است و از نیروی مادی تحولات عصر ما یعنی طبقه کارگر در منشور خبری نیست و به تبع آن مبارزه طبقاتی نیز نمی‌توانست مد نظر منشور نویسان باشد. منشورنویسان چشم به قدرت سیاسی حاکم و یا در بهترین حالت چشم به جابجایی قدرت حاکمه دارند. در منشور با سیاست آشنای اتحادیه‌های کارگری مواجه هستیم، تکه تکه کردن طبقه کارگر. منشورنویسان از جنبش‌های متفاوت نام برده‌اند که جنبش کارگری یکی از آن جنبش‌ها است. چنین سیاست‌هایی بزرگترین ضربه را به طبقه کارگر وارد می‌کند و طبقه کارگر را بشدت تضعیف می‌کند. چنین سیاستی مانع آن میشود که طبقه کارگر بتواند به عنوان یک طبقه اجتماعی در تحولات اجتماعی ظاهر شود و مهر خود را بر حوادث بزند.

از آنجائیکه مخاطبین منشور و نیروی مادی برای مطالبات حداقلی، از باور منشورنویسان مردم قلمداد شده‌اند نه طبقه کارگر، لذا همبستگی طبقاتی با دیگر

گردان‌های پرولتاریای جهانی برای منشور نویسان بی مفهوم بوده است. در مقابل آنها بر جلب حمایت‌های بین‌المللی چشم دوخته‌اند.

طبقه کارگر تنها با تکیه بر قدرت طبقاتی خود و تنها از زمین طبقاتی خود قادر است حملات بورژوازی را دفع نماید. در پائیز ۱۳۹۷ شاهد سر بلند کردن کارگران و گسترش اعتراضات به عنوان یک طبقه اجتماعی بودیم. کارگران اعتصابی دست به دامن نهادها و ارگان‌های بورژوازی برای تحقق خواست‌های خود نشدند بلکه روند انباشت ارزش اضافه و سود سرمایه را قطع کردند. اعتراضات کارگری باعث مشارکت فعالانه خانواده‌های کارگری، تقویت جسارت و روحیه مبارزه‌جویی، شکل‌گیری رهبران کارگری، تقویت ضرورت شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری و... شد. خیابان‌ها زیر پای پر صلابت کارگران به لرزه درآمده بود و پلیس ضد شورش سرمایه پا بفرار می‌گذاشت. قطعاً آن اعتصابات و اعتراضات کارگری با وجود محدودیت‌هایشان، علیرغم شکست موقتی‌شان دستاوردهای درخشانی داشته است که به بخشی از حافظه تاریخی طبقه کارگر تبدیل شده است و در مبارزات باید به آن تجربیات غنی رجوع کرد.

بدنبال جنگ امپریالیستی روسیه - اوکراین (ناتو) بورژوازی جهانی حملات گسترده‌ای را به سطح معیشت طبقه کارگر انجام داد تا بتواند هزینه

جنگ افروزی هایش را تامین کند. طبقه کارگر جهانی بهای جنگ را با تورم سرسام آور و سقوط استاندارد زندگی پرداخت می کند. تورم نه در کشورهای پیرامونی سرمایه بلکه در متروپل سرمایه ۲ رقمی شده است.

در پاسخ به حملات گسترده بورژوازی جهانی، موج جدیدی از اعتراضات و اعتصابات کارگری از آفریقا تا آمریکا، از آسیا تا اروپا را در بر گرفته است. بخصوص در سرمایه داری متروپل بریتانیا، فرانسه و... سر بلند کردن طبقه کارگر از اهمیتی ویژه برخوردار است. به عبارت دیگر در حال حاضر شاهد احیای مبارزه طبقاتی در کل جهان هستیم.

در شرایطی که مبارزه طبقاتی در سطح جهانی در حال احیا شدن است، گرایشات رنگارنگ بورژوایی بدیل های خود را برای مهار مبارزه طبقاتی ارائه میدهند. بورژوازی متروپل به پتانسیل غول خفته، طبقه کارگر آگاه است و فراخوان اتحادیه های کارگری در کشورهای متروپل بیانگر آن است که بورژوازی متروپل تمام تلاش خود را می کند تا با کمک اتحادیه های کارگری اعتراضات کارگران را کانالیزه کرده و از طریق اعتصابات از پیش برنامه ریزی شده، خشم نهفته کارگران را تهی کرده، مانع شکل گیری اعتصابات مستقل و مبارزه مستقل کارگری شوند.

در سرمایه پیرامونی چون ایران با روبنای ایدئولوژیک اسلامی و ساختار دیکتاتوری، جناح چپ سرمایه وظیفه سترگی به عهده دارد و مهار مبارزه طبقاتی اشکال پیچیده تری در قیاس با سرمایه داری متروپل ایفاء می کند.

بند بند منشور مطالبات حداقلی در راستای ممانعت از سازمان یابی مستقل کارگران و رزمیدن با صف مستقل و به تبع آن در راستای مهار مبارزه طبقاتی کارگران است. بر خلاف ناسیونالیسم منشور نویسان، طبقه کارگر یک طبقه جهانی است، حملات بورژوازی به طبقه کارگر جهانی است و پاسخ طبقه کارگر به حملات بورژوازی نیز جهانی است. آینده متعلق به مبارزه طبقاتی است!

زنده باد مبارزه طبقاتی!

م جهانگیری

۲۱ اسفند ۱۴۰۱

خطوط اصلی مواضع:

۱. جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط خود شده است و تنها دو آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: یا انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.
۲. در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است. تنها این طبقه اجتماعی است که می تواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بربریت سرمایه داری پایان دهد.
۳. بعد از آنکه سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود گردید، اتحادیه های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگانهای نظام سرمایه داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.
۴. در عصر انحطاط و گندیدگی سرمایه، شرکت در نمایش انتخاباتی و سیرک های پارلمانی تنها در جهت تقویت توهمات دموکراسی است. سرمایه داری دموکراسی و سرمایه داری دیکتاتوری دو روی همان سکه، بربریت سرمایه داری هستند.
۵. تمامی جنبشهای ملی، ضد انقلابی و بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده نظام در اختلافات امپریالیستی است.
۶. علت شکست انقلاب اکبر، شکست موج انقلاب جهانی، به ویژه شکست انقلاب آلمان می باشد که منتهی به انزوای انقلاب اکبر و در نهایت منجر به انحطاط آن شد.

۷. تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیست‌ها، مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و آنارشیست‌های رسمی و غیره از دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می‌کنند.

۸. کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه از بربریت سرمایه‌داری بوده و سرمایه‌داری دولتی هستند.

۹. سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل می‌دهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمانهای انقلابی تنها می‌توانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند و وظیفه شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه رهبری سیاسی - یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایش‌های سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و در سبائی که سازمانهای سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده‌اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه‌های خود را در اتحادیه کمونیست‌ها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیون‌هایی که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیون‌های هلندی - آلمانی و **بویژه فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا** میداند و از سنن کمونیست چپ دفاع می‌کند.